

عقل و دین از نگاه محدث و حکیم^۱

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار(ع) بزرگترین مجموعه روایی اسلامی است که می توان آن را دائرۃ المعارف نقلی شیعه انتی عشري دانست. نویسنده کتاب، علامه المحدثین^۲ محمدباقر پسر محمد تقی مجلسی، (۱۱۰-۱۰۳۷ق) مدفون در اصفهان از معروفترین علمای شیعه در عهد صفویه است.^۳

از علامه مجلسی سیزده عنوان کتاب به زبان عربی و پنجاه و سه عنوان به زبان فارسی

-
۱. کیهان اندیشه، شماره ۴۴، مهر-آبان ۱۳۷۱، صفحه ۱۴-۳۷. با تشکر از تذکرات روش شناختی دکتر سعید زیبا کلام.
 ۲. تعبیر علامه المحدثین را ز شهید مرتضی مطهری وام گرفته ام: خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۷۳، صدرا، تهران، چاپ ۱۲، ۱۳۶۲.
 ۳. در سرگذشت مجلسی، به کتب زیر می توان مراجعه کرد: جامع الروا، محمدين على الارديبلی، شاگرد مجلسی؛ ج ۲، ص ۷۸. رياض العلماء و حياض الفضلاء، ميزرا عبد الله افندی شاگرد مجلسی، ج ۵، ص ۳۹، امل الامل، شیخ محمد الحر العاملی معاصر مجلسی و دارای اجازه روایت از او؛ ج ۲، ص ۲۴۹، لؤلؤة البحرين، شیخ یوسف بحرانی؛ ص ۵۵، قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی؛ ص ۲۰۴، روضات الجنات، میرزا محمدباقر موسوی خوانساری؛ ج ۲، ص ۷۸، الفوائد الرضویه، شیخ عباس قمی؛ ص ۴۱۰، الکنی والالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۱۲۱، اعيان الشیعه، سید محمدحسن امین جبل عاملی، ج ۹، ص ۱۸۳، الفیض القدسی، میرزا حسین نوری، چاپ شده در اول اجازات، بخار، ج ۱۰۵، چاپ ایران- مقدمه شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی بر جلد اول بحار الانوار؛ زندگی نامه علامه مجلسی در دو جلد، سید مصلح الدین مهدوی؛ لغت نامه دهخدا؛ ریحانة الادب؛ ویژگی جمیع مصادر یادشده (بجز تا حدودی اعيان الشیعه) نگارش غیر روشنند و غیر علمی و تکرار مکرات است.

بجا مانده است.^۱

بحار الانوار بزرگترین اثر علامه مجلسی است. او با تشکیل لجنه‌ای علمی از شاگردانش^۲ با استفاده از منصب سیاسی و بهره‌وری از موقعیت طلائی حاصل شده، نایابترین کتب شیعه را از زوایای پنهان خانه‌ها و کتابخانه‌ها جمع آوری کرد. سیطره رسمی تشیع برای اولین بار موقعیتی مناسب برای جمع آوری آثار شیعه فراهم آورد.

علامه مجلسی از علمای پرکار و خلوم تشیع است که منشأ خدماتی به شرح زیر بوده است:

۱- او در زمرة اولین کسانی است که معارف اسلامی را علاوه بر زبان عربی به زبان فارسی و با نشر ساده برای توده مردم به رشتہ تحریر درآورد و در آشنائی بخش عظیمی از مردم با معارف دینی مؤثر بود.

۲- جمع آوری کتب فراموش شده احادیث از دورافتاده‌ترین نقاط ممالک مسلمان‌نشین که بی تردید بدون چنین اقدامی بخش عظیمی از معارف اسلامی نابود شده بود.

۳- اشاعه مذهب تشیع در ایران با بعضی ویژگی‌هایش.

۴- تبییب تفصیلی موضوعات روایات.

۵- اورامی توان نخستین مفسر موضوعی قرآن کریم دانست. گردآوری آیات و تفاسیر اوائل بابهای بحار الانوار تفسیری بیست جلدی را تشکیل می‌دهد که در دست تنظیم است.

۶- تحقیق در باب اسلام از دیدگاه شیعه بی‌شک بدون بحار الانوار ناقص است و هر محقق اسلامی به این مجموعه نیازمند است.

از سوی دیگر توجه به نکات ذیل در باب آثار علامه مجلسی لازم است:

۱. سبط علامه مجلسی، سید محمدحسین بن محمد صالح حسینی خاتون آبادی (م ۱۱۵۱)، تصانیف عربی مجلسی را و تصانیف فارسی اور ۴۹۱ ذکر کرده است، رجوع کنید به بیست و پنج رساله فارسی مجلسی، تحقیق سیدمهدي رجایي، ص ۶۳۱.

۲. مقدمه علامه مجلسی بر بحار الانوار، ج ۱، ص ۳ و ۴.

۱- مرحوم مجلسی به شهادت آثارش و تصریح هم فکر اش، یک «خبرای معتدل» است.^۱

۲- بحار الانوار مجموعه پالایش نشده و غیر مذهب احادیث شیعه است.

علامه مجلسی یک محدث و مؤلف طراز اول است، اما هرگز نمی‌تواند به عنوان نماینده تفکر شیعه عنوان شود. برداشت‌های او از روایات بویژه در مسائل اعتقادی متوسط و گاه عامیانه و قشری است. به قول علامه طباطبائی ای کاش از اظهار نظر در این امور خودداری می‌کرد و صرفاً به نقل روایات بسنده می‌کرد.^۲ عالم مصلح سید محسن امین در کتاب اعيان الشیعه بعد از نقل کلامی از میرزا حسین نوری در مدح علامه مجلسی، می‌نویسد:

«فضل مجلسی قابل انکار نیست و کتب فراوانش که مردم از آنها نفع می‌برند ارزشمند است، اما مخفی نماند که آثار مجلسی به تهذیب و ترتیب فراوان محتاج است، چرا که حاوی غث و سمین است، و بسیاری از «بیان»‌ها و توضیحات و تفاسیری که بر احادیث نگاشته است استعجالی است، لذا موجب کم فایدگی و وقوع در اشتباه گشته است. اظهار نظرهای قوم در حق مجلسی آمیخته به نوعی تعصب است هر چند او صاحب فضل غیر قابل انکار است.»^۳

مجلسی می‌باید در ظرف زمان خودش بازشناسی شود. روی کار آمدن یک سلسله حکومتی شیعی که مذهب را به عنوان یک سلاح جنگی در مقابل رقیب به کار گرفته است، باعث می‌شود شیعه که تا دیروز به ظلم و خفقان، مذهب خود را از سر تقبیه مخفی می‌کرد، فرصت بیابد متون مذهبی خود را از زوایای خمودخانه‌ها و کتابخانه‌ها جمع آوری کند. بعلاوه در خارج از ایران نهضت اخباریگری نضج گرفته است و سرلوحة تعالیم این تفکر

۱. ر.ک، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۱۴، شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶) و نیز: الفکر السلفی عند الشیعه الامامیة، علی الحسین الجابری، ص ۳۶۱، ده گفتار، مقاله اصل اجتہاد در اسلام، شهید مرتضی مطهری، ص ۸۶، دائرۃ المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۱.

۲. از جمله: بحار، ج ۴، ص ۱۲۹.

۳. اعيان الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۳، دارالتعارف، بیروت ۱۴۰۳.

توجه انحصاری به اخبار ائمه(ع) است. این دو عامل مستقل از هم باعث می شود که شاهد رشد روزافزون علوم نقلی در عصر صفوی باشیم.

از میان جوامع روایی دو کتاب، اقبال بلندتری داشته اند: یکی وسائل الشیعه که حاوی روایات فقهی است. دیگری بحار الانوار که غالباً به لحاظ غیر فقهی مورد استناد واقع می شود.

علامه سید محمد حسین طباطبائی (۱۴۰۲-۱۳۲۱ق) در زمرة بزرگترین علمای معاصر است^۱ او مفسر، حکیم، عارف، روایت‌شناس و عالمی متخلق به اخلاق الهی بود و در تفسیر صاحب روش و مؤسس یک مکتب فکری است. تفسیر کبیرالمیزان از قویترین تفاسیر شیعه و عالم اسلام و به منزله دائرة المعارف بزرگ اسلامی قرن حاضر است.

علامه طباطبائی در فلسفه صاحب تقریراتی جدید از مبانی کهن و طراح چند مسأله نو در فلسفه اسلامی است. از آن جمله تقریر او از برهان صدیقین، و تقسیم وجود به حقیقی و اعتباری و ویژگیهای موجود اعتباری، قابل ذکر است. فلسفه تطبیقی جدید در حوزه تفکر شیعی با کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم او آغاز می شود.

بداية الحکمة و نهاية الحکمة او اکنون از کتب درسی فلسفه در حوزه‌های علمیه است. از دیگر آثار او تعلیقه بر اسفرار صدرالمتألهین، رسائل توحیدیه، رسائل سبعة، قرآن در اسلام، شیعه در اسلام را می توان نام برد.

اکثر علمای طراز اول معاصر در حکمت و تفسیر از دست پروردگان علامه طباطبائی محسوب می شوند. وی بر اصول کافی و بحار الانوار تعلیقه دارد. شایسته است در اینجا نظر علامه طباطبائی در مورد بحار الانوار و نیز علت نگارش تعلیقه بر بحار از زبان یکی از شاگردان ایشان بشنویم:

«علامه طباطبائی قدس الله تربته به کتاب بحار الانوار... بسیار ارج می نهادند و آن را بهترین دائرة المعارف شیعه از نقطه نظر جمع اخبار می دانستند، وبالاخص از کیفیت

۱. برای آشنایی با زندگی و آثار علمی علامه طباطبائی نگاه کنید به: یادنامه علامه طباطبائی دو جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ یادنامه علامه... انتشارات شفق؛ مهرتابان، سید محمد حسین حسینی طهرانی؛ الطباطبائی و منهجه فی تفسیر المیزان، الاویسی؛ تفسیر القرآن بالقرآن عند العلامه الطباطبائی، خضیر جعفر.

تفصیل فصول و تبویب ابواب آن... و معتقد بودند علامه مجلسی یک نفر حامی مذهب و احیاء کننده آثار و روایات ائمه(ع) بوده و مقام علمی و سعه اطلاع، و طول باع او از کیفیت ورود در بحث و جرح و تعدیل مطالب وارد در مرآت العقول، معلوم می شود، وزحمات او قابل تقدیر است. ولیکن با وجود اجتهاد و بصیرت در فن روایات و احادیث، در مسائل عمیقه فلسفی وارد نبوده است و مانند شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی که از متکلمین شیعه و پاسداران و حافظان مکتب بوده اند، نبوده است، بنابراین در بعضی از بیاناتی که دارد دچار اشتباه گردیده است، و این امر موجب تنزل این دائرة المعارف می گردد، و براین اصل بنا شد در بحار الانواری که طبع جدید می شود، ایشان یک دوره مرور و مطالعه نموده و هرجا که نیاز به بیان دارد تعلیقه بنویسند، تا این کتاب پر از شن، با این تعلیقات مستوای علمی خود را حفظ کند. این امر عملی شد و ایشان تا جلد ششم از طبع جدید را تعلیقه ای نوشتنند.^۱ لیکن به لحاظ یکی دو تعلیقه ای که صریحاً در آنجا نظر علامه مجلسی را رد کردند^۲ این امر برای طبقه ای که تا این اندازه حاضر نبودند نظرات مجلسی مورد ایراد واقع شود خوشایند نشد و متصدی و مباشر طبع بنا به الزامات خارجیه، از ایشان تقاضا کرد که در بعضی از مواضع قدری کوتاهتر بنویسند و از بعضی از ایرادات صرف نظر کنند. علامه حاضر نشدن و فرمودند: «در مکتب شیعه ارزش جعفر بن محمد صادق(ع) از علامه مجلسی بیشتر است، و زمانی که امر دائر شود به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی، ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین(ع) وارد گردد، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم. و من از آنچه به نظر خود در مواضع مقرر، لازم می دانم بنویسم، یک کلمه کم نخواهم کرد». لذا بقیه مجلدات بحار، بدون تعلیقه علامه طباطبائی طبع شد و این اثر نفیس فاقد تعلیقات علامه گردید».^۳

بعضی از تعلیقات علامه طباطبائی نشان می دهد که ایشان در نظر داشتند

۱. علامه طباطبائی بر جهار موضع از جلد هفتم بحار نیز تعلیقه نوشته اند صفحات ۴۵، ۳۹، ۳۶، ۳۵ و ۴۵ مؤلف محترم مهرتابان از این موارد غفلت کرده اند.

۲. تعلیقات صفحه ۱۰۰ و ۱۰۴ از جلد اول بحار، به این دو تعلیقه اشاره خواهد شد.

۳. مهرتابان، سید محمدحسین حسینی طهرانی، ص ۳۵، انتشارات باقرالعلوم، ۱۴۰۲، تهران.

به تعلیقات خود بر بحار الانوار ادامه دهند.^۱

مؤلف کتاب زندگی نامه علامه مجلسی، ضمن اشاره به حواشی انتقادی علامه طباطبائی می‌نویسد: «انتقادات ایشان مورد قبول مراجع عالیقدر شیعه واقع نشد». ^۲ ایشان توضیح نمی‌دهد که این مراجع عالیقدر چه کسانی بوده‌اند و آیا باید آراء علماء حتی در اعتقادات نیز به تصویب فقهاء مراجع تقلید برسد؟ به هر حال جای بسی تأسف است که جامعه علمی مانسبت به نقد و بررسی آراء این قدر کم تحمل باشد.

علامه طباطبائی مجموعاً بر هشتاد و هشت موضع از هفت جلد بحار (تا صفحه ۴۵ جلد هفتم) تعلیقه دارد که شامل سه کتاب می‌شود: ۱- عقل و جهل و فضل علم، ۲- توحید، ۳- عدل و مشیت و اراده و قضاؤ قدر و معاد و موت.

بی‌شك اگر حواشی ایشان بر دیگر مجلدات بحار بویژه بر کتاب سماء و عالم که طبیعتیات بحار است ادامه می‌یافتد امروزه مجموعه‌ای غنی از معارف اسلامی در اختیار داشتیم.

روش علامه طباطبائی در نگارش، موجز نویسی است، بگونه‌ای که حاصل روزها اندیشه را در چند سطر خلاصه می‌کند. المیزان او عصاره یک فکر بلند است. این موجز نویسی و عرضه عصاره فکر در این تعلیقات نیز مشاهده می‌شود. بعضی از این تعلیق به مسائل جزئی در ذیل روایات پرداخته‌اند و بعضی، از مسائل کلیدی و کلی پرده بر می‌دارد، که این قسم دوم مد نظر ماست و تعداد آنها نیز فراوان نیست ولی به لحاظ کیفی بسیار مهم و ارزنده است.

موضوع این مقاله بررسی انتقادی آراء دو عالم بزرگ، علامه مجلسی و علامه

۱. علامه طباطبائی ذیل یک حدیث درباره قصه هاییل و قابیل، می‌نویسد: «این خبر جعلی است، ما ان شاء الله این مطلب را در کتاب قصص انبیاء تبیین خواهیم کرد». وعده‌ای که موانع نگذاشتند عملی شود. (بحار، ج ۶، ص ۲۹۱).

۲. زندگینامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، ج ۱، ص ۹۸، انتشارات حسینیه عمادزاده اصفهان، ۱۴۰۱.

۳. آقای سید ابراهیم سید علوی، تعلیقات علامه را ۶۷۱ مورد نوشته‌اند که صحیح نیست، مقاله تعلیقات علامه طباطبائی بر بحار الانوار، کیهان اندیشه، شماره ۳۸، مهر و آبان ۱۳۷۰، صفحه ۲۰.

طباطبایی در متن و حاشیه بحار با تکیه بر مسأله عقل و دین است. البته در بازشناسی فکر این دو عالم از دیگر کتب و رسائل آنها نیز فراوان استفاده خواهیم کرد.

شایسته است قبل از ورود در بحث در ضرورت این تحقیق نکاتی را متذکر شویم:

۱- مقایسه دو شاخص فکری اسلام شیعی اوخر قرن دهم و اوخر قرن چهاردهم پرده از تطور فکر دینی در بستر این چهار قرن برمی دارد. هر چند از این نکته غافل نیستیم که در زمان اول فکر حکیمانه نیز یافت می شود، اما فراموش نکنیم در زمان اول تفکر علامه مجلسی محور و شاخص است و در زمان دوم تفکر علامه طباطبایی.

۲- مقایسه دو اندیشه اخباریگری و حکیمانه اصولی، حاوی نکات بدیع معرفت شناختی خواهد بود.

۳- مخالفت با ادامه چاپ تعالیق علامه طباطبایی نشان از بقای اندیشه اخباریگری در زمان ما دارد. این تحقیق کوششی است برای آشنایی با زوایایی کمتر شناخته شده این فکر. به قول مرحوم مطهری همه افکار اخباریگری که بسرعت و شدت بعد از پیدایش ملامین در مغزا نفوذ کرد و در حلوود دویست سال کم و بیش سیادت کرد از مغزا بیرون نرفته، الان هم می بینید خیلی ها تفسیر قرآن را اگر حدیثی در کار نباشد جائز نمی دانند، جمود اخباریگری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره ای از مسائل فقهی هنوز هم حکومت می کند.^۱

در این مقال نخست به بازنگری آراء علامه مجلسی در امهات مسائل عقل و دین می پردازیم، در مرحله دوم با همین روش به سراغ نظریات علامه طباطبایی خواهیم رفت و در مرحله سوم به مقایسه آراء دو اندیشمندی نشینیم.^۲

۱. ده گفتار، مقاله اصل اجتهداد در اسلام، چاپ اول صفحه ۸۶، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۵۶.

۲. مشابه آنچه در متن و تعلیقه بحار مشاهده می شود در دو کتاب دیگر نیز قابل بررسی است:

۱- شرح ملاصالح مازندرانی بر اصول و روضه کافی با تعلیقه علامه ابوالحسن شعرانی، المکتبة الاسلامیة، تهران ۱۳۲۸.

۲- الانوار النعمانية، سیدنعمة الله جزایری با تعلیقه شهید سید محمدعلی قاضی طباطبایی، مکتبة بنی هاشمی و حقیقت، تبریز.

۱. نگرشی به آراء علامه مجلسی

۱-۱. عقل

علامه مجلسی عقل را قوه ادراک خیر و شر و تمییز بین حق و باطل در معرفت اسباب امور، و معرفت نفس اسباب می داند. در نظر او عقل مناط تکلیف و ثواب و عقاب است، با چنین قوه ای درجهات تکلیف تفاوت می کند و این قوه با علم و عمل تقویت می شود.^۱ لذا او در این مسأله با اشاعره همراه نیست چرا که اشاعره اصولاً چنین ادراکی را برای عقل به مرسمیت نمی شناسند. اما در گام بعدی در پاسخ این سؤال که آیا ادراک عقل معتبر است یا نه؟ پاسخ او منفی است، زیرا معتقد است چه بساعقل در ادراک خود خطأ کند، برای جلوگیری از اشتباهات عقل تنها تعقلی معتبر است که موافق با قانون شریعت باشد.^۲ اعتماد بر عقول و آراء بدون مراجعه به شرع فاسد و کاسد است و همواره باعث گمراه شدن و گمراه کردن است.^۳

او در بیان و توضیح خبری به این نتیجه می رسد که ائمه دین (ع) باب عقل را بعد از معرفت امام بسته اند و امر کرده اند که در جمیع امور از ایشان تبعیت کنند و از تکیه بر عقول ناقصه در جمیع مسائل نهی کرده اند.^۴ به نظر ایشان خداوند مارادر هیچ امری به آراء و اهواء خودمان و اگذار نکرده است.^۵ ظاهراً تنها مسأله ای که مجلسی قائل است عقل در آن مسأله حق نظر دارد، معرفت امام (ع) است، و بعد از معرفت امام می باید عقل را تعطیل کرد و دیگر به آن رجوع نکرد، مگر اینکه موافق قول امام باشد. مجلسی مشخص نمی کند که در فهم اخبار و دلالت آنها آیا عقل دخیل است یا نه؟ بنابراین عقل فاقد اعتبار است و اعتبار عقل را دین باید امضای کند، و دین این اعتبار را نه تنها امضای نکرده بلکه نفی کرده است.^۶ همچنین

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. بحار، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳. رساله الاعتقادات، العلامه محمد باقر المجلسی، تحقیق السید مهدی الرجائی، مکتبة العلامه المجلسی، چاپ اول، ص ۱۷، اصفهان، ۱۴۰۹.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۳.

۵. مرآۃ العقول (شرح علامه مجلسی بر دوره کافی)، ج ۱، ص ۲.

۶. بحار، ج ۲، ص ۳۱۳.

مشخص نیست که آیا اعتبار دین و روایات معصومین بالذات است یا می باید اعتبار آنها را اثبات کرد؟ عدم اعتبار عقل نقطه رئیسه تفکر مجلسی و دیگر علمای اخباری است.

۱-۲. منبع اخذ مسائل اعتقادی

به نظر مجلسی روایات اهل بیت علیهم السلام یگانه منبع مسائل اعتقادی است. عقلهای ما از فهم چنین مسائلی قاصر است و چه بسادچار اشتباه شوند. اما معصومین که هرگز اشتباه نمی کنند مطمئن ترین مرجع هستند. او با تمسک به آیه ۷ سوریه حشر (ما آتیکم الرسول فخذوه و مانها کم عنہ فانتهوا) نتیجه می گیرد که بر ما واجب است به نص آیه از پیامبر (ص) در جمیع امور، در اصول و فروع دین، در امور معاش و معاد تبعیت کنیم. پیامبر نیز احکام و معارفش را نزد اهل بیت خود به ودیعه گذاشت. علم قرآن نیز نزد ایشان است. ایشان نیز نزد ما اخباری نهاده اند که تنها راه ارتباط ما با ایشان است. لذا ما در این زمان جز تمسک به اخبار ایشان و تدبیر در آثارشان راهی نداریم.^۱

بنابراین برای شناخت خدای واحد و صفات او و اثبات وجود او و نبوت عامه می باید به روایات مراجعه کنیم و از طریق همین روایات پیامبر و قرآن و امامت و معادر اشناسیم و این راه منحصر بفرد است «لذا آنچه با آیات و اخبار متواتر ثابت شده است این است که خدا یکی است، شریک ندارد...».^۲

«پناه بر خدا اگر مردم در اصول عقایدشان بر عقلهای ایشان تکیه کنند در این صورت در مرتع جهالت حیران می شوند».^۳

۱-۳. فهم قرآن کریم

قرآن در سطحی نازل شده است که جز حضرات معصومین (ع) که مخاطبین واقعی آن هستند، مستقلًا قابل فهم نیست (انما یعرف القرآن من خطوب به) علم قرآن نزد راسخین در علم یعنی منحصرًا ائمه (ع) است، و مردم عادی تنها از طریق بیانات و اظہارات ائمه (ع) به معارف قرآن دست می یابند. ما بدون روایات از ظواهر آیات قرآن چیزی

۱. رساله الاعتقادات مجلسی، ص ۱۷ و ۱۶.

۲. همان، ص ۲۰.

۳. همان، ص ۱۷.

نمی‌فهمیم. نخست باید سراغ روایات آیه را تفسیر کردند، به آن روایات استناد می‌کنیم و معنای آیه را می‌فهمیم و اگر روایتی در ذیل آیه نبود، باب فهم آیه بر ما مسلود شده است. یعنی ظواهر قرآن کریم بدون تفسیر روایات اهل بیت(ع) بر ما حاجت نیست. چرا که قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، مجمل و مبین دارد، بدون تفسیر اهل بیت این همه بر ما پوشیده است.

وی در مقدمه بحار به این نکته تصریح می‌کند: من کتاب خدارا یافتم در حالی که باطل در آن راه ندارد، و اخبار اهل بیت رسالت را که خداوند خزانی علم قرآن و تراجم و حیش قرار داده است، و دانستم که احلام بندگان خدا به استنباط و علم یقین قرآن نائل نمی‌شود، و احاطه نمی‌یابد بر قرآن مگر بر گزیدگان خدا یعنی ائمه اطهار(ع) که در خانه‌شان روح الامین نازل شده است.^۱

و در جای دیگرمی گوید: « الاخبار مستفيضه ظاهر می‌شود که علم قرآن نزد ائمه(ع) است و خبر ثقلین نیز بر همین معنا دلالت دارد... و در زمان ما جز تمسّک به اخبار ائمه(ع) و تدبیر در آثار ایشان راهی نیست»^۲ لذا تهاراه صحیح تفسیر، تفسیر روایی است ولا غیر.

۴-۱. مسئله تحریف قرآن

برآیات قرآن چیزی اضافه نشده است، اما اینکه آیا همه آیات قرآن به مارسیده یا آیاتی از آن حذف شده است؟ روایاتی از طریق فریفتمن دلالت بر حذف پاره‌ای از آیات دارد. از جمله روایتی که مدعیست قرآنی که جبرئیل به سوی محمد(ص) آورد دارای ۱۷۰۰۰ آیه بود^۳ لازمه این کلام این است که نزدیک ۱۰۰۰۰ آیه حذف شده باشد.

مجلسی بعد از قائل شدن به صحت سندی روایت می‌گوید: آشکار است که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح صریح است در نقص قرآن و تغییر آن، و نزد من این اخبار متواتر معنوی است، و طرح همه این اخبار موجب رفع اعتماد از اخبار به طور کلی است، بلکه به گمان من اخبار باب تحریف قرآن کمتر از اخبار باب امامت نیست. چگونه امامت را با

۱. بحار، ج ۱، ص ۳.

۲. رساله الاعتقادات، ص ۱۷.

۳. کافی، کتاب فصل القرآن، باب النوادر، ح ۲۸، ج ۲، ص ۶۴۴.

خبر اثبات می کنید «اما در مسأله‌ای که بیش از آن روایت دارد، مضمون روایات را نمی‌پذیرید؟».^۱

در بحارت نیز ادعا شده: اینکه در روایات آیه ۲۵ سوره لقمان یعنی «بل اکثر هم لا یعلمنون» را به صورت «بل اکثر هم لا یعقلون» آورده است که چه بسا در قرآن ایشان (ائمه) بگونه دوم بوده باشد، یا اینکه مضمون آیه ذکر شده باشد نه عین آیه. همین طور در آیه ۱۱۶ سوره انعام عبارت «اکثر هم لا یشعرون» ذکر نشده هر چند در این روایت جزء آیه آورده شده است^۲ پذیرش احتمال اول پذیرش تحریف قرآن است.^۳

در معنای حدیث تقلین آمده است: عبارت «انهمالن یفترقا» دلالت می کند بر اینکه لفظ و معنای قرآن نزد ایشان است.^۴ این عبارت نیز مشعر بر این است که لفظ قرآن در نزد غیر ایشان به تمامه نیست.

علی رغم قول به تحریف، او ایمان به حق بودن همین قرآن، با آنچه در آن است را لازم می داند و انکار اعجاز آن را کفر می شمارد.^۵

۵-۱. اجماع

اجماع یعنی قول جماعتی که دخول قول مقصوم در اقوالشان محرز باشد، به اعتبار وجود مقصوم بین آنان معتبر شمرده می شود. به نظر علامه مجلسی چنین اجمالی حجت است، اما محقق نمی شود و به طور کلی در زمان غیبت اطلاع بر اجماع ممکن نیست.^۶

۱. مرآۃ العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

۲. بحار، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. عقیده شیعه امامیه بر عدم تحریف قرآن است. و دشمنان اهل بیت از اینکه تهمت تحریف قرآن را به شیعه نسبت دهند و قول اتفاقی ماراندیله بگیرند، طرفی نخواهند بست. در زمینه عدم تحریف قرآن رجوع کنید به بحث مستوفی علامه طباطبائی، در جلد ۱۲ المیزان، صیانت القرآن من التحریف، محمدهادی معرفت، التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف، للسید علی الحسینی المیلانی؛ حقائق هامة حول القرآن الکریم، سید جعفر مرتضی عاملی. فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الاریاب، حسن حسن زاده آملی.

۴. همان ج ۲، ص ۱۰۴.

۵. رسالۃ الاعتقادات مجلسی، ص ۲۱.

۶. بحار، ج ۸۹، ص ۲۲۲.

۶-۱. سنت

به نظر مجلسی ادله شرع بلکه ادله دین منحصر در یکی است و آن «سنت» می‌باشد، زیرا سه دلیل دیگر یعنی عقل و کتاب و اجماع حجت نیستند. سنت با اخبار به دست می‌آید، و اخبار یا از پیامبر (ص) است یا از ائمه (ع). اخبار پیامبر (ص) نیز بدون روایت از طریق ائمه (ع) حاصل نمی‌شود. کلام پیامبر (ص) نیز مانند قرآن مشتمل بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مانند آن است و لذا بدون تفسیر ابواب علم پیامبر (ص) یعنی ائمه (ع) معتبر نیست^۱ «در زمان ما جز تمسک به اخبار ائمه و تدبیر در آثار ایشان راهی نداریم». ^۲ حقیقت علم جز در اخبار ائمه (ع) یافت نمی‌شود، و راه نجات تنها با فحص آثار ایشان به دست می‌آید.^۳

۶-۲. میزان اعتبار روایات

اهل سنت روایات موجود در شش کتاب را صحیح می‌دانند (صحاح سنته)، بعضی از اخباریون نیز همه اخبار کتب اربعه را صحیح می‌دانند، مراد از صحیح قابل استناد به معصوم بودن است نه به اصطلاح متاخرین، (راوی ثقه امامی).

دلیل ایشان گفتار خود شیوخ ثلاثة (کلینی، صدوق، طوسی) در اول کتب اربعه است که آنچه معتبر دانسته‌اند ذکر کرده‌اند نه هر روایتی را. اما علامه مجلسی روایات کتب اربعه را صحیح نمی‌شمارد بلکه صرفاً آنها را جائز العمل می‌شمارد.^۴

هر چند اگر دو خبر از همین کتب باهم تعارض کردند چاره‌ای جزر جوع به سند این روایات جهت یافتن مرجع نداریم.

لذا او خود در شرح کافی (مرآۃ العقول) علی رغم مشی اخباریهار روایات را به چهار قسم صحیح و حسن و موثق و ضعیف تقسیم می‌کند. و این دلیل آن است که او اخباری ملایم و معتدل است اما تفاوت او با اصولیان در این است که بالآخره اخبار کتب اربعه را جائز العمل می‌شماردو علم رجال را تنها در باب تعارض دخیل می‌داند و بس. حال آنکه

۱. الفوائد المدنیه (محمد امین استرآبادی) ص ۱۳۶، مجلسی این کلام را رد نکرده است.

۲. اعتقادات، ص ۱۷.

۳. مرآۃ العقول، ج ۱، ص ۳

۴. همان، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲.

اصولی‌ها استناد به هر روایتی را بدون تحقیق رجالی جائز نمی‌دانند.

۱-۸. علم حدیث

به نظر علامه مجلسی علم حدیث (و نه علم فقه) سرآمد همه علوم است و دیگر علوم همه، مقدمه این علم به حساب می‌آیند. او در توجیه‌های خود متذکر می‌شود: شایسته است پاره‌ای از علوم آلی به دلیل احتیاج علم حدیث به آنها تحصیل شوند. مانند صرف و نحو، کمی منطق، کمی اصول و بعضی کتب فقهی، سپس نهایت کوشش در علم حدیث صرف شود و کتب اربعه مطالعه گردد، بویژه کتاب بحار که مانند اسمش دریای روایات است.^۱

می‌دانیم که اخباریها اجتهاد را حرام و تقلید را تنها از معصوم جایز می‌دانند و مجتهد را واسطه در علم نمی‌شناسند، بلکه معتقدند با احراز صلاحیتهاي علمي همگان باید سراغ روایات بروند و دین را از اخبار اخذ کنند. مجلسی این مبنارا طرد نکرده است، بلکه اهتمام او به شرح کتب اربعه و نوشتمن کتب اخبار به زبان فارسی در راستای همین مقصود است.

اصولاً^۲ او تحصیل علم را مساوی تدبیر در اخبار اهل بیت می‌داند، لذامی نویسد «بعد از تهذیب نفس شایسته است معلمی مأнос به کلام اهل بیت و اخبار شان و معتقد به ائمه(ع) را بیابی، نه کسی که اخبار را تأویل می‌کند بلکه آنکه عقائدش را با اخبار تصحیح می‌کند.»^۳

جالب اینجاست که مجلسی علی رغم این همه آثار در دورسته فقه و اصول مستقلًا کتاب استدلالی ننوشته است.^۴ تنها چند رساله فارسی در زمینه احکام شرعیه از او در دست است.

۹-۱. تقدیم نقل بر عقل

علامه مجلسی در تعارض دلیل عقلی و دلیل نقلی، در رجحان دلیل نقلی تردیدی به خود راه نمی‌دهد، او اصولاً دلیل عقلی را معتبر نمی‌شمارد تا به عرض اندام آن در قبال دلیل نقلی گردن نهد. زیرا معتقد است: عقل فراوان خطامی کند، اما معصوم هرگز خطأ

۱. رساله‌الاعقادات، ص ۳۹ و ۳۸.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. الفکر السلفی عند الشیعة الامامية الاثنا عشریه، علی حسین الجابری، ص ۳۶۱، نشر و تحقیق واخراج مؤسسه احیاء، الاحیاء قم ۱۳۶۷.

نمی کند. لذا در تعارض علم و دین، همواره دین مظفر و منصور است.

مرحوم مجلسی می نویسد: «تو باید تسلیم اخبار باشی، اگر عقل و فهمت توانست آنها را درک کند، به آنها ایمان تفصیلی می آوری والا به آنها اجمالاً ایمان می آوری و علمش را به خودشان بر می گردانی (حتمماً مطلب حقی است تو نفهمیده ای) مبادا که چیزی از اخبار را رد کنی، چرا که عقل تو ضعیف است، چه بسا که از ناحیه معصومین صادر شده باشد، و تو آن را بد درک کرده باشی، در این صورت، خداوند را بر فراز عرشش تکذیب کرده ای، آنچنانکه امام صادق(ع) فرمود. بدان که علوم ایشان عجیب و اطوار ایشان غریب است، عقل ما به علوم ایشان قد نمی دهد، پس بر ما جایز نیست رد کردن آنچه از ایشان به مارسیده است».^۱

علامه مجلسی در اجازه نامه هایی که برای شاگردانش نوشته است همواره جمله ای را تکرار می کند: «من او را در حالی یافتم که در علوم عقلیه به سر حد کمال رسیده بود و بهره خود را از آن گرفته بود، سپس از آن علوم اعراض کرد و به سوی تبع آثار ائمه اطهار(ع) و اخبارشان رو کرد و هم و غم مش را مصروف این مهم کرد..»^۲

گویا او علوم عقلیه را با اخبار ائمه دائماً در تعارض آشکار می بیند، لذا معتقد است می باید از علوم عقلیه به روایات و علوم نقلیه هجرت کرد، و هرگز نمی توان هر دور ابا هم داشت و این نکته ای سخت قابل تأمل است.

۱۰- سطح واحد روایات

علامه مجلسی عملأً اخبار را در سطح واحدی می بیند و آن سطح واحد، فهم عامه مردم است. او با تمسک به احادیثی مانند «انا معاشر الانبياء امرنا ان نتكلّم الناس على قدر عقولهم» ما انبياء مأموریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم، استدلال می کند که معصومین(ع) سطح کلام خود را به فهم عامه مردم تنزل می دهند، بنابر این در روایات نباید به دنبال اصطلاحات رایج در علوم فلسفه و فقه و اصول گشت، همه روایات نیز در مرتبه

۱. رساله الاعتقادات، ص ۱۷.

۲. بحار، ج ۱۱۰، ص ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۷، ۱۴۱، ...

واحدی هستند. توده مردم مخاطبین اصلی متون دینی هستند. ولازم‌هاش این است که خواص، در دین و معارفش سهم خاصی ندارند و نباید به دنبال مطالب بالاتر از افق فهم مردم در روایات بود.

۱۱-۱. مذمت فلسفه

مرحوم مجلسی به حکما و فلاسفه بدین است ولذامی گوید: «از جمله کسانی که آثار اهل بیت نبی (ص) را ترک کرده‌اند و به آراء خود استبداد ورزیده‌اند. آنانند که به طریقه حکما سلوک کرده‌اند، حکمایی که گمراه شدن‌دو گمراه کردند، به نبی (ص) اقرار نکرdenد، به کتاب ایمان نیاوردن، بر عقول فاسد و آراء کاسدشان اعتماد کرده‌اند. ایشان نصوص صریحه صحیحه ائمه‌هدی (ع) را تأویل می‌کنند، چرا که موافق با مذهب حکمانیست. با اینکه می‌دانند دلایل و شبها تشان نه مفید ظن است نه مفید وهم، بلکه افکارشان چون تار عنکبوت، سست و بی‌بنیاد است. با این همه خودشان نیز باهم اختلاف دارند. برخی مشائی و گروهی اشرافی، بسیار کم اتفاق می‌افتد که رأی این طائفه بارأی آن طائفه سازگار باشد. پناه بر خدا که مردم در اصول عقایدشان به عقولشان تکیه کنند چرا که در مراتع جهالت سرگردان می‌شوند. به جانم قسم، چگونه اینان جرأت می‌کنند که نصوص صادره از اهل بیت عصمت و طهارت را تأویل کنند، آن هم به واسطه حسن ظن به یونانی کافری که دین و مذهبی هم نداشت».^۱

او آراء فلاسفه مانند اثبات جوهر مجرد قدیم را مستلزم انکار بسیاری از ضروریات دین مانند حدوث عالم و مانند آن می‌داند.^۲ کلام فلسفه را شباهات و تمیهات و خیالات غریبه و فضول می‌شمارد.^۳ و حکمت را متخاذل اهل کفر و ضلالت و منکر شرایع نبوت و قواعد رسالت و دنبال کننده خاموشی نور ائمه (ع) می‌داند.^۴ و هیچیک از مسائل فلسفی را یقینی نمی‌داند و آنها را ظن و وهم می‌شمارد، اما روایات را قطعی و یقینی می‌داند، نه ظنی و انصافاً این نکته قابل تأمل است.

۱. رساله‌الاعتقادات، ص ۱۷.

۲. بحار ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. بحار، ج ۱، ص ۱۰۳.

۴. مرآة العقول، ج ۱، ص ۲.

۱۲ - ۱ . مذمت تصوف

مجلسی با عرفان و تصوف میانه خوبی ندارد و با صوفیه زمان خود مبارزه بی امانت را انجام داد و آنها را نفی بلد کرد. او ایشان را رهرواه بدعت و هوامی داند نه راه فقر و غنا. بنظر او ایشان عقاید حقه را تحریف می کنند و در نوامیس شرعیه تصرف می کنند.^۱ او در رد صوفیه و عقایدشان رساله‌ای نگاشته است.^۲ او هرچند در رساله اعتقاداتش مطالبی را در سیر و سلوک مستفاد از روایات آورده است، ولی بلا فاصله تذکرمی دهد که این مطالب را از روایات اخذ کرده است نه از جای دیگر.

او حتی می کوشد تا دامان پدرش محمد تقی مجلسی را که مشهور به تصوف است، از این اتهام مبررا کند و لذامی گوید: «مباراکه پدرم نسبت صوفیه دهی چگونه صوفی باشد حال آنکه او مأنوس به اخبار اهل بیت (ع) و اعلم اهل زمان به این مطالب بود. مسلک او زهد و ورع بود، او در ابتدای امر خود را به اسم صوفی نامید تا این طائفه به سوی او رغبت کنند تا ایشان را از عقاید نادرستشان بر حذر داردو با این روش بسیاری از ایشان را هدایت کردو در آخر عمر از این کرده نامید شدو از ایشان تبری جست و آنها را در عقاید باطلشان تکفیر کرد، من به راه و روش او عالم ترم و از او در این باره به خط خودش مطلبی نزدمن است.^۳

۱۳ - ۱ . مجرد

علامه مجلسی «مجرد» را منحصر در خدامی داند و اعتقاد به هر مجرد دیگری را روانمی داند، هرچند قول به تجربه غیر خداوند را نیز کفر نمی شمارد. به نظر او ملائکه نیز جسممند، جسم لطیف، او عالم را حادث زمانی می داند حدوث ذاتی را تاویل ملحدین می شمارد، لذا قول به قدم عالم و عقول مجرد قدیم و هیولی را مردود می شمارد.^۴ بر حذر باش از اینکه به تاویلات ملحدان گوش کنی، آنها جمیع ملائکه را به عقول و نفوس تأویل

۱. همان، ص ۲.

۲. جوابات المسائل الثلاثة یا پاسخ به سه پرسش از علامه مجلسی از طریقه حکما و مجتهدین و صوفیه، به نام رسالت سلوک نیز خوانده می شود.

۳. رسالت الاعتقادات، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۲۴.

می برند حال آنکه آیات و روایات متواتر دال بر این هستند که اینان اجسام لطیفند.^۱

۱۴-۱. تفکرات ممنوعه

تفکر در صفات خداوند و مسائلی مانند جبر و اختیار در مکتب علامه مجلسی ممنوع است. او در رساله فرق بین صفات فعل و صفات ذات می نویسد:

حق این است که تفکر در این امور ضروری نیست، و مجمل باید اعتقاد کرد که صفات کمالیه موجود زائد بر ذات و قائم به ذات نیستند، و علتی سوای ذات اقدس ندارند و هرگز ذات مقدس از این صفات، خالی نیست و تعددی در ذات و صفات حقیقیه نیست که موجودات متعدد، در ازل، اثبات کنیم، و اتصاف ذات به این صفات، شبیه اتصاف ممکنات نیست. تفکر در زیاده از این، به تفکر در ذات برمی گردد، و نهی از آن در اخبار وارد شده است و عقل از فهم آن کمالاً بینغی قاصر است.^۲

۱۵-۱. تأویل روایات

مرحوم مجلسی بعضی اخبار را حمل بر تقيه می کند از جمله اخبار نسبت سهو و نسیان به معصومین (ع)^۳ بعضی از اخبار را ضعیف و غیرقابل اعتماد می شمارد. از جمله روایت بررسی دال بر اینکه ائمه (ع) عالم را به امر خدا خلق کرده‌اند، به این دلیل که در اخبار صحیحه از این مطلب نهی شده‌ایم^۴ او اقرار می کند که بعضی اسرائیلیات در مورد گناه ملائکه و انبیاء در کتب تاریخ و روایات عامه وارد شده است^۵ هرچند بعضی از این روایات در خود بحار نیز مشاهده می شود.

علامه مجلسی درباره روایاتی که دال بر رؤیت خداوند با چشم سر است، می گوید باید تأویل شود.^۶ ولی مشخص نمی کند، آیا این تأویل را در غیر این موارد نیز می توان به کار

۱. همان، ص ۲۸.

۲. مجموعه رسائل اعتقدای (سلسله رساله‌های فارسی علامه مجلسی) تحقیق سید مهدی رجایی، چاپ اول، ص ۱۸، ۱۹، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.

۳. رساله الاعتقادات، ص ۲۸.

۴. همان، ص ۲۷.

۵. همان، ص ۲۹.

۶. همان، ص ۲۲.

بردیانه؟ و آیا اگر با تکیه بر قرینه قطعی عقلی روایتی را تأویل کردیم کار درستی انجام داده‌ایم یانه؟

اکنون بعد از آشنایی اجمالی با خطوط اساسی تفکر علامه مجلسی در رابطه با مسأله عقل و دین، به کندو کاو در همین مسأله در آثار علامه طباطبائی بویژه در تعلیقه بحث او می‌پردازیم.

۲. نگرشی به آراء علامه طباطبائی

۱-۲. حجت عقل

عقل در دیدگاه علامه جایگاهی رفیع دارد. ایشان به عنوان یک حکیم مسلمان و یک مجتهد اصولی در مقابل اشاعره ادراک حسن و قبح را به عهده عقل می‌دانند، علی‌رغم اخباریها این ادراک را حجت و معتبر می‌شمارند.

علامه بعد از تعریف تفکر مذهبی می‌نویسد: قرآن کریم در تعلیمات خود برای رسیدن و درک نمودن مقاصد دینی و معارف اسلامی سه راه در دسترس پیروان خود قرار داده، به ایشان نشان می‌دهد: ۱- ظواهر دینی ۲- حجت عقلی ۳- درک معنوی از راه اخلاص بندگی. ^۱ پس قرآن کریم تفکر عقلی را امضا کرده است و آن را جزء تفکر مذهبی قرار داده است. البته به نحو تعماکس، تفکر عقلی نیز پس از آنکه حقانیت و نبوت پیامبر اکرم(ص) را تصدیق نموده است، ظواهر قرآن را که وحی آسمانی است و بیانات پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) گرامی او را در صفحات حجت‌های عقلی قرار داده است.

حجت‌های عقلی که انسان با فطرت خدادادش نظریات خود را با آنها اثبات می‌کند دو قسم است: برهان و جدل، برهان حجتی است که مواد آن، مقدماتی حق (واقعی) باشند، اگرچه مشهور یا مسلم نباشند، و به عبارت دیگر قضایایی باشند که انسان، با شعور خدادادی خود اضطرار آنها را درک و تصدیق می‌کند. این گونه تفکر، تفکر عقلی است و در صورتی که در کلیات جهان هستی انجام گیرد مانند تفکر در مبدأ آفرینش و سرانجام جهان و جهانیان، تفکر

۱. شیعه در اسلام، علاسه طباطبائی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول ص ۴۱، شرکت انتشار، تهران ۱۳۴۸.

فلسفی نامیده می شود. جدل حجتی است که همه یا برخی از مواد آن از مشهورات و مسلمات گرفته شوند، چنانکه در میان گروندگان ادیان و مذاهب معمول است که در داخل مذهب خود نظریات مذهبی را با اصول مسلمه آن مذهب اثبات کنند. قرآن کریم هر دو شیوه را به کار بسته است، قرآن بار ساترین بیان، کنجکاوی عقل آزاد را می ستاید».^۱

«با اتكاء به دلالت قرآن و هدایت اخبار قطعیه، شیعه معتقد است که، در معارف اسلامی حجت معتبر سه چیز است، که بهریک از آنها می شود اعتماد نمود، و به غیر آنها نمی شود گروید: کتاب، سنت قطعیه، و عقل صریح.»^۲

«آیا انسان می تواند در اندریافت معارف و علوم، برخلاف طبیعت خویش به دامن استدلال چنگ نزند؟ پس چگونه ادیان آسمانی و انبیاء و سفرای الهی می توانند، مردم را به راهی مخالف فطرت و طبیعت آنان دعوت کنند، و آنان را به پذیرش بدون دلیل و حجت امر نمایند و در نتیجه در مسیری غیر طبیعی و ضد عقل سوق دهند؟ اصولاً بین روش انبیاء در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه که انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می رسد فرقی وجود ندارد. تنها فرقی که هست عبارت از این است که پیامبران از مبدأ غیبی استمدادمی جستند و از پستان وحی شیر می نوشیدند. مع ذلك با مقام ارجمندو والا بی که داشتند و با وصف ارتباطی که بین ایشان برقرار بوده در عین حال خودشان را تنزل داده و در سطح فکر توده مردم قرار می دادند، و به اندازه فهم و درک آنها به سخن می پرداختند، و از بشر می خواستند که این نیروی فطری همگانی را بکار ببرند، یعنی توسل به استدلال و چنگ زدن به دلیل استوار و منطقی. پس ساحت انبیاء و دامن پیامبران منزه‌تر از آن است که مردم را او دار کنند تا در امور، بدون بصیرت قدم بردارند و یا آنان را به تبعیت کور کورانه مجبور سازند. و انگهی سخنان پیامبران با مردم در محدوده استعداد و درک فهم آنان بوده است و اگر معجزه‌ای می آوردند، به استناد دلیل بر همان عقلی با آنها احتجاج می کردند، و با دلالت عقلی معجزات، دعوی خویش را اثبات می کردند. قرآن خود بهترین شاهد مدعای

۱. همان، ص ۵۸ و ۵۷.

۲. شیعه، مجموعه مذاکرات علامه طباطبائی با پروفسور هائزی کربن، ص ۴۸ و ۴۷. انتشارات رسالت، ۱۳۹۷، هـ قم.

ماست، زیرا هرچه راجع به مبدأ و معادو دیگر مسائل ماوراء طبیعت سخن به میان می آورد و اجتماع بشری را به قبول آنها دعوت می کند، جز از طریق استدلال و ارائه دلیل روشن سخن به میان نمی آورد و به غیر دلیل و برهان قانع نمی شود. قرآن علم و بینش و استقلال در فهم را می ستاید، و جهل و تقلید کورکرانه را تقبیح نموده و به سختی مورد نکوهش قرار می دهد... دین هدفی جز این که می خواهد مردم را به کمک استدلال و با سلاح منطق عقل و به نیروی برهان که فطرت آن مجهز ند به شناخت حقایق جهان ماوراء طبیعت نائل آیند این همان فلسفه الهی است».^۱

به نظر علامه طباطبائی این گفته اخباریها «که اگر مقدمات یک قیاس از قضایای غیر مستفاد از شرع تشکیل شده باشد، نتیجه آن حجت نیست و تنها تاییجی را می توان پذیرفت که از طریق روایات و دین حاصل شده باشد و تایج عقلی معتبر نیست»، بی اساس است، زیرا عقل در اعتمادش به مقدمات برهانیه بین انواع مقدمات فرقی نمی گذارد، اگر برهان بر چیزی اقامه شد عقل مجبور به قبول است.^۲

۲ - عدم حجیت خبر واحد در اعتقادات

در اعتقادات و بعبارت دیگر در معارف اسلامی حجت معتبر سه چیز است: کتاب، سنت قطعیه و عقل صریح^۳ در این قلمرو خبر واحد حجت نیست، حجیت و اعتبار خبر واحد فقط در فقه است، در اعتقادات نص قرآن و قطع، معتبر است و خبر واحد فقط مفید ظن است، لذا نمی تواند مستند مسائل اعتقادی باشد^۴. و این هرگز به معنای بی اعتمایی به معصوم نیست، مهم احراز این است که روایت قطعاً از معصوم است و با خبر واحد چنین چیزی اثبات نمی شود.^۵

۱. بررسی های اسلامی (مجموعه مقالات فارسی علامه)، ج ۳، کتاب علمی و فلسفه الهی، چاپ اول ص ۴-۲۰۲.

۲. انتشارات هجرت، قم.

۳. بخار، ج ۱ تعلیقه، ص ۱۰۴.

۴. شیعه، ص ۴۹.

۵. شیعه در اسلام، ص ۵۴.

۶. بخار، ج ۶، تعلیقه ص ۳۳۶.

۳-۲. قرآن، مأخذ اساسی تفکر اسلامی

قرآن در تفکر علامه طباطبایی محور اصلی است. یگانه مأخذی که اسلام بر آن تکیه دارد همانا قرآن کریم است، که مدرک قطعی نبوت همگانی و همیشگی پیامبر(ص) است^۱ قرآن کریم مأخذ اساسی تفکر مذهبی است که به ظواهر الفاظ خود در برابر شنوندگان حجت و اعتبار داده است^۲ این قرآن است که به مأخذ دیگر دین اعتبار و حجت می‌دهد و از همین جهت باید برای همگان قابل فهم باشد.

گذشته از این قرآن کریم خود را نور و روشن کننده همه چیز معرفی کرده است و در مقام تحدى از مردم خواسته که در آیات آن تدبیر کنند، بینند که هیچگونه اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد و اگر می‌توانند کتابی مانند آن بسازند، روشن است که اگر قرآن برای همگان قابل فهم نبود اینگونه خطابات مورد نداشت.^۳

ایشان در نقد ادعای اخباریها، مبتنی بر نظری حجت ظواهر قرآن می‌نویسد: برخی گفته‌اند در تفهیم مرادات قرآن تنها باید به بیان پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) مراجعه کرد، ولی این سخن قابل قبول نیست، زیرا حجت بیان پیامبر(ص) و امامان اهل بیت(ع) را باید از قرآن استخراج کرد، بنابراین چگونه متصور است که دلالت قرآن به بیان ایشان متوقف باشد، بلکه در اصل رسالت و امامت باید به دامن قرآن کریم که سند نبوت است، چنگ زد. البته این منافات ندارد با اینکه پیامبر(ص) و ائمه(ع) عهده‌دار بیان جزئیات قوانین و تفاصیل احکام شریعت، که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی‌آید باشند... به موجب آیات متعدد قرآن، پیامبر مبین جزئیات و تفاصیل شریعت و معلم الهی قرآن مجید می‌باشد و به موجب حدیث متواتر ثقلین، پیامبر(ص) ائمه اهل بیت(ع) را در سمت‌های نامبرده جانشینان خود قرار داده است. این مطلب منافات ندارد به اینکه دیگران نیز با اعمال سلیقه‌ای که از معلمین حقیقی یاد گرفته‌اند مراد قرآن مجید را از ظواهر آیاتش بفهمند».^۴

۱. قرآن در اسلام، ص ۴۲.

۲. شیعه در اسلام، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۴۶.

۴. قرآن در اسلام، ص ۳۱ و ۳۲ و نیز ر.ک، شیعه، ص ۵۳.

خلاصه اینکه: به نظر اخباریها قرآن در فهم و اعتبار درک محتاج به روایات است. ولی به نظر علامه طباطبائی کلیه روایات در حجت و اعتبار محتاج عرضه بر قرآن و عدم منافات با آن هستند. روایات مخالف قرآن از اعتبار ساقطند. ظواهر قرآن برای همگان حجت است و مختص به ائمه (ع) نیست. هر چند قرآن بطنی دارد که فهم آن در سطح همگان نیست و فهم بعضی از این بطن مختص به راسخین در علم است. به نظر علامه حجت عقل صریح و سنت قطعیه در تفکر دینی به حجت کتاب بازمی گردد.^۱

۴- ۲- صیانت قرآن کریم از تحریف

قرآن مجید سند نبوت است و معجزه جاوید پیامبر (ص)، در آن تحریف به زیاده و نقیصه راه ندارد. و از آنجا که این مطلب مبتنی بر دلائل قطعی عقلی و نقلی است، اخبار واحدی که خلاف این ضرورت دینی باشد، فاقد اعتبارند.

به نظر علامه طباطبائی اخباری که به نحوی مورد بحث تحریف واقع می شوند، دو

دسته اند:

الف- اخباری که دلالت بر تحریف ندارند، بلکه بازگو کننده این نکته هستند که، تفسیر قرآن ائمه که منقول از رسول الله (ص) است، اکنون در میان مانیست، (و البته بین تفسیر قرآن و خود قرآن تفاوت است). یادال بر این نکته که علم به جمیع معانی و بطن قرآن نزد ائمه است (ونه لفظ قرآن).

ب- اخباری که دال بر تحریف لفظی قرآن هستند و قابل حمل بر معنای فوق نیستند مجعلو می باشند، و از ائمه صادر نشده اند.^۲

۵- ۲- عدم اعتبار اجماع در اعتقادات

اجماع در اصول معارف قابل اعتماد نیست، زیرا حجت اجماع از این راه است که اجماع یا خبر واحد یا در حکم خبر واحد است و خبر واحد بیشتر از ظن افاده نمی کند در حالی که در اصول معارف علم قطعی لازم است، لذا اعتباری برای اجماع در

۱. همان، ص ۴۹.

۲. حاشیه علامه بر اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، بحار، ج ۱، ص ۱۳۵، بحار، ج ۲، تعلیقه ۱۰۴ و نیز المیزان، بحث تحریف قرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۶.

اصول معارف باقی نمی‌ماند. تنها در احکام فقهی است که اجماع در مورد آنها حجت دارد.^۱ لذا علامه طباطبایی اجماع را فقط در حیطه احکام فقهی حجت و دست یافتنی می‌داند.

۶- ۲. جایگاه احادیث در اندیشهٔ دینی

نظر علامه در مورد روایات بسیار روش و منرح است. ایشان اهل بیت(ع) را شارح تجوهٔ تعلیم قرآن و مرجع علمی جزئیات احکام می‌داند و قول و فعل و تقریر ایشان را حجت و معتبر می‌شمارد. وی می‌گوید: «شیعه بر حسب تعلیم اهل بیت(ع) به ضبط اخبار و احادیث پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی او پرداخت و در سه قرن اول هجری، از پیشوایان خود دهها هزار حدیث در فنون مختلفه اسلامی به دست آورده و در صدها و هزارها تألیف (اصل و کتاب) گنجانید. با اینکه مقدار زیادی از آنها را به واسطه عدم مساعدت زمان و ناگواری اوضاع حکومتها، در محیط شکنجه وزیر تازیانه و شمشیر گم کردند، باز هم دهها هزار حدیث که در فنون اسلامی کفايت کلیات ابحاث را نماید، مصون مانده است. با اینکه در اخبار شیعه هم دستهای مرموزی، مانند اخبار اهل سنت بکار افتاده، دس و جعل و تحریف در آنها را یافته، ولی شیعه طبق دستور پیشوایان خود، اهل بیت(ع)، به همان دستور پیامبر(ص) عمل نموده، صحیح و سقیم حدیث را با عرض اخبار به کتاب و تطبیق با قرآن تمیز می‌دهند^۲ بیانات پیامبر و ائمه(ع) عهددار تفصیل احکامی است که کلیات آن در قرآن کریم آمده است، اما روایات در بخش معارف اعتقادی و اخلاقی «روش رجوع» به قرآن را به ما یادمی دهند، هر چند مضامین آیات در این زمینه قابل فهم عموم است.^۳

حدیثی که بلا واسطه از زبان خود پیامبر(ص) یا ائمه(ع) شنیده شود، حکم قرآن کریم را دارد ولی حدیثی که با واسطه مامی رسد، عمل شیعه در آن به ترتیب زیر است:

الف- در معارف اعتقادی که به نص قرآن علم و قطع لازم دارد، به خبر متواتر یا خبری که شواهد قطعی بر صحت آن در دست است عمل می‌شود، و به غیر این دو قسم که خبر

۱. شیعه، مصاحبه با کریم، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۵۴ و ۵۳.

۳. شیعه در اسلام، ص ۴۷.

واحد نامیده می‌شود اعتباری نیست.

ب- در استنباط احکام شرعیه نظر به ادله‌ای که اقامه شده علاوه بر خبر متواتر و قطعی به خبر واحدی که نوعاً مورد وثوق باشد عمل می‌شود. پس خبر متواتر و قطعی نزد شیعه مطلقاً حجت و لازم الاتباع است و خبر غیر قطعی (خبر واحد) به شرط اینکه مورد وثوق نوعی باشد، تنها در احکام شرعیه حجت می‌باشد.^۱

علامه طباطبایی با دقیقی ژرف‌اندیشانه به کندوکاو در تاریخ حدیث و جایگاه آن در اندیشه اسلامی می‌پردازد و می‌گوید: «اعتبار اصل حدیث که قرآن آن را امضا کرده است در میان شیعه و سایر مسلمین جای گفت و گو نیست ولی در اثر تفریطی که از ناحیه فرمانروایان صدر اسلام در نگهداری حدیث، و افراطی که از ناحیه صحابه و تابعین در اهمیت حدیث به عمل آمد، حدیث به سرگذشت اسفباری گرفتار شده و کار به جایی رسید که حدیث بر قرآن حکومت می‌کرد. و حتی گاهی حکم آیه با حدیث نسخ می‌شد. گروهی از بیگانگان به لباس خودی در آمده و جمعی از دشمنان خانگی اسلام به وضع و جعل و تغییر حدیث پرداختند و حدیث را از اعتبار و وثوق انداختند، لذا علمای دین در چاره‌جویی، علم رجال و درایه را تأسیس کردند. ولی شیعه گذشته از لزوم تنقیح سند حدیث مطابقت متن حدیث را با قرآن لازم می‌داند. در نظر شیعه احادیث در عرضه بر قرآن سه دسته می‌شوند. ۱- احادیث موافق قرآن، که به آن عمل می‌کنند ۲- احادیث مخالف قرآن، که به آنها عمل نمی‌کنند ۳- احادیثی که موافقت و مخالفت آنها با قرآن مشخص نیست، اینگونه احادیث مسکوت عنہ باقی می‌مانند. آنگاه علامه به گروهی از شیعه اشاره می‌کند که مانند اهل حدیث سنی به هر حدیثی که به دستشان می‌رسد عمل می‌کند.^۲

علامه طباطبایی در موضعی از بخار، به پرس قاطع، بعضی از اخبار مخالف قرآن یا عقل را جعلی و تحریف شده می‌شمارد.^۳ ایشان بین کتب اربعه و غیر آنها از حیث لزوم

۱. شیعه، ص ۵۳.

۲. شیعه در اسلام، ص ۵۴ و ۵۳.

۳. بخار، ج ۳، ص ۲۴۹، ج ۶، ص ۲۹۰، ج ۶، ص ۲۹۱، ج ۷، ص ۴۵.

بحث از سند و دلالت روایات فرقی نمی‌گذارد، لذا بدون چنین تحقیقاتی نه آهاراً صحیح و نه لازم‌العمل می‌شمارد.

۷-۲. علم حدیث و معارف الهی

به نظر علامه طباطبائی، معارف الهی بالاترین علوم است. چرا که شرافت علوم به شرافت موضوع آنهاست و خداوند تعالیٰ شریف‌ترین موضوعات و کلام او مقدس‌ترین کلام‌ها و فهم کلام او برترین علوم است.^۱ به نظر علامه علم حدیث در نزد اهل سنت از ارزش واقعی افتداد است. عوامل این احاطه به قرار زیر است:

الف- داخل شدن یک رشته خرافات و احادیث جعلی بويژه در بخش تفسیر، تاریخ انبیاء و امم گذشته و وقایع صدر اسلام، مطالبی که هیچ عقل سلیمانی نمی‌تواند آنها را پیذیرد.^۲

ب- حدیث، تحت تأثیر عوامل و شرائطی، تاریخ اسلام را از مجرای حقیقی خود منحرف کرده و روح زنده یک آیین الهی از آن گرفته شده است. و نقش یک سازمان عادی اجتماعی را به آن داده.

ج- علم حدیث به دستیاری همین علل و عوامل یک حالت رکود و جمود در سایر علوم اسلامی به وجود آورد که باعث شد هرگونه بحث انتقادی از آزادی افتاد. از آن جمله علم تفسیر در محلوده اقوال به صحابه و تابعین و آراء ادبی خلاصه شده بود و در علم کلام، سلسله‌ای از عقاید عامیانه که هم سطح افکار عمومی بود، را حقایق معارف اسلامی نامیدند و به دفاع از آنها پرداختند چنان‌که عده‌ای باین جمله که (ما اعتقاد ساده عوامی داریم) افتخار می‌کنند و حاصل بحث آنکه اعتقاد به اصل مسأله تنها متکی به تقلید از رجال مذهب بوده و بحث و استدلال یک نوع سرگرمی یا اورزش فکری یا بازیچه قرار می‌گیرد.

«... کمترین نتیجه ناگوار این رویه علمی این است که اهل هر مذهب، اجماعات و مسلمات مذهب خودشان را ضروری فرض کرده، دیگران را که زیربار نظریه مسلمان

۱. نگاه کنید به تعلیقه علامه طباطبائی بر اسفار، اوائل ج ۱ و ۶ و مقدمه نهایة الحکمة.

۲. غوغائی که پیشرفت حیرت‌انگیز علم حدیث به پا کرده بود اجازه اجرای دستور نبوی عرضه جمع احادیث بر قرآن را نمی‌داد، هر موضوعی اگرچه خرافی با دلالت یک خبر جزء حقائق محسوب می‌شد.

نمی‌روند منکر ضروری و بدعتکار قلمدادمی‌کنند». ^۱ گرچه این مطالب مربوط به اهل سنت است، ولی مطالب یادشده در کل جهان اسلام و جمیع مذاهب اسلامی قابل بررسی است.

۲-۸ . مراتب مختلف معانی اخبار

علامه در باب حدیث یاک مبنای دقیق معرفت‌شناسی دارد و آن این است که «معانی اخبار در یک مرتبه نیستند، هر چند اکثر اخبار از آنجا که در پاسخ سؤال عامه مردم است در حد فهم عامه مردم نیز می‌باشند، اما با این همه در اخبار غرری است که حقیقت آنها را اجز افهام عالیه و عقول خالصه درک نمی‌کند. همه اخبار را در یک مرتبه آن هم فهم عامه مردم گرفتن باعث اختلاط معارف بلند ائمه (ع) و تنزل بیانات عالیه ایشان به منزلتی که در شأن آنها نیست می‌گردد و بیانات ساده نیز به علت عدم تعین و تمیز، ارزش خود را از دست می‌دهد، همه سؤال کنندگان از راویان حدیث، در سطح واحدی از فهم و ادراک نبوده‌اند و هر حقیقتی نیز در سطح واحدی از دقت و لطافت نمی‌باشد و کتاب خدا و سنت رسولش مشحون است از این کلام که معارف دینی دارای مراتبی مختلف هستند و برای فهم و ادراک هر مرتبه‌ای، افراد خاصی هستند. الغاء کردن و نادیده گرفتن مراتب موجب ازبین رفتن معارف حقیقیه خواهد شد».^۲

به نظر علامه طباطبائی، مرحوم مجلسی با عدم التفات به این نکته ظریف و همه روایات را در سطح فهم عوام دیدن و به زبان آنان تفسیر کردن، روایات غرر و گزیده را ناقص درک کرده و به این گونه روایات ظلم شده است. این تعلیقه یکی از دو تعلیقه‌ای است که به تعطیل تعلیقه‌های علامه بربجارت انجامید.

علامه طباطبائی در هر بابی روایت کلیدی و محوری را پیدا می‌کند و آن را «غرر روایات» می‌نامد، و می‌کوشد تا معارف ارائه شده از دیگر روایات را حول آن محور بازسازی کند، بعلاوه او با شیوه تفسیری برگرداندن روایات مشابه به یکدیگر بابی تازه در تفسیر

۱. شیعه، ص ۴۳، ۴۴ با تلخیص.

۲. تعلیقه بربجارت، ج ۱، ص ۱۰۰.

روایات گشوده است شبیه آنچه در تفسیر قرآن به قرآن در المیزان می‌بینیم.^۱

۹-۲. تعارض عقل و نقل

پروفسور هانری کربن مستشرق شهری فرانسوی مکرر برای خوش‌چینی از خرمن علم علامه طباطبائی در تهران و قم به محضر ایشان مشرف می‌شد، از جمله سؤالاتی که او از علامه کرده است همین مسأله است.

در صورت پیدایش اختلاف میان عقل و میان کتاب و سنت چه می‌کنید؟ علامه در پاسخ می‌گوید: «در صورتی که کتاب صریحاً نظر عقل را مضاء و تصدیق نموده و به آن حجیت داده است، هرگز اختلاف نظر در میان آنها پیدا نخواهد شد. و بر هان عقلی نیز در زمینه فرض حقیقت کتاب و واقعیتی عقل صریح همین نتیجه را می‌دهد، زیرا فرض دو امر واقعی متناقض، متصور نیست. و اگر احیاناً فرض شود که دلیل عقلی قطعی با دلیل نقلی معارض بیفتند، چون دلالت دلیل نقلی، از راه ظهور ظنی لفظ خواهد بود با دلیل قطعی الدلالة معارضه نخواهد نمود و عملاً نیز موردی برای چنین اختلافی وجود ندارد.»^۲

کربن به علامه اشکال می‌کند که عقلاً تقدم روح بر بدن متصور نیست حال آنکه نقل روح قبل از بدن آفریده شده است. علامه در پاسخ می‌گوید: «آفریده شدن روح قبل از بدن در قرآن شریف مذکور نیست. بلکه در حدیث وارد است و حدیث نامبرده به تصریح اهل فن از اخبار آحادیمی باشد. و ما در اصل معارف به اخبار آحاد عمل نمی‌کنیم مگر آنکه محفوظ به قرینه قطعیه بوده باشد. و البته با قیام حجت قطعی برخلاف مدلول خبر، وجود قرینه قطعیه نسبت به سند و دلالت معنی ندارد. البته این گونه روایات را طرح هم نمی‌کنیم، بلکه در صورت امکان به وجه صحیحی تأویل می‌شود و در صورت عدم امکان مسکوت عنہ باقی می‌ماند.»^۳

مهمنترین تعلیقه‌ای که مانع نشر تعلیقه‌های علامه طباطبائی بر بخار شد، تعلیقه‌ای در همین زمینه تعارض عقل و نقل است. بعد از آنکه مرحوم مجلسی قول به عقول مجرد را

۱. روش یافتن غرر روایات در موارد زیر مشاهده می‌شود: بخار، تعلیقه‌های ج ۲، ص ۱۸۵، ج ۲، ص ۱۹۲، ج ۳، ص ۳۰۲، ج ۴، ص ۳۲۷، ج ۵، ص ۱۱۱، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲. شیعه، ص ۵۰.

ردمنی کند، به این عنوان که تجرد عقول عقل‌اً محال است و تجرد اختصاص به واجب الوجود دارد و کلام فلاسفه را فضول قلمدادمنی کند، هر چند بعد از چند سطر می‌نویسد: ممکن است مراد از عقل همان نور پیامبر (ص) باشد که انوار ائمه (ع) از آن منشعب شده‌اند. یعنی علامه مجلسی همان چیزی را که عقل‌اً محال دانست با اسم پیامبر (ص) و امام (ع) بر آنها ممکن می‌شمارد.^۱ علامه طباطبایی در ذیل این سخنان می‌گویند: رجوع فلاسفه به ادله عقلیه فضول نیست. بلکه آنها اولاً اثبات کرده‌اند که حجت ظواهر دینیه متوقف است بر برهانی که عقل اقامه می‌کند و عقل نیز از اعتماد و اتكايش به مقدمات برهانیه، فرقی بین مقدمه‌ای و مقدمه دیگر نمی‌گذارد، بنابراین اگر برهان بر امری اقامه شد، عقل اضطراراً باید آن را قبول کند.

و ثانیاً ظواهر دینیه متوقف است بر ظهوری که در لفظ بوده باشد و این ظهور دلیل ظنی است و ظن نمی‌تواند با علم و یقینی که از اقامه برهان بر چیزی حاصل شده، مقاومت کند. اما مسأله تمسمک به برهان عقلی در مسائل اصول دین و سپس عزل کردن عقل در اخبار آحاد وارد در معارف عقلیه و عمل نکردن به آن، جز از قبیل باطل کردن مقدمه به‌سبب تیجه‌ای که از همان مقدمه استنتاج می‌شود نیست و این تناقض صریح است.

پس اگر این ظواهر بخواهد حکم عقل را بطل کنند، اولاً مفاد حکم خود را که حجت‌شان مستند به حکم عقل است بطل کرده‌اند، و راه استوار و احتیاط دینی، برای آنان که در ابحاث عمیق عقلی تبحر ندارند، این است که به ظاهر کتاب و ظاهر اخبار مستفیضه عمل کنند و علم به واقع امر را به خدا رجاع دهند و از ورود در ابحاث عمیق عقلی اثباتاً و نفیاً خودداری کنند. اما اثباتاً چون اثباتش مظنه ضلال و گمراهی است و در آن هلاکت دائم است. اما نفیاً چون در آن منقصت گفتار بدون علم می‌باشد، و یاری کردن دین به آن چیزی است که خدانمی‌پسندد، و مبتلاشدن به تناقض آراء، همان‌طور که مؤلف رحمه‌الله بدان دچار شده است، چون در مباحث مبدأ و معادر هیچیک از آراء اهل نظر اشکال وارد نکرده مگر آنکه خود بدان دچار شده است که عین آن اشکال یا شدیدتر از آن را قبول کند، و در

جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. و اول آنها مسأله مجردات عقلی است که بر حکمای الهی طعن زده و آن گاه خود جمیع آثار تجرد را برای انوار پیامبر و ائمه (ع) اثبات نموده است! و متنبه نگر دیده که اگر تحقق موجود مجرد غیر از خداوند در خارج محال است، حکم محالیت آن به تغییر اسم تفاوت نمی کند و عقل مجرد را نور و طینت و مانند آن نامیدن تبدیلی در استحاله نمی دهد.»^۱

علامه طباطبائی در حاشیه کلام مرحوم مجلسی، که پنداشته است «خبر، باب عقل را بعد از معرفت امام مسدود کرده‌اند و امر کرده‌اند که جمیع امور را از ایشان اخذ کنیم و از اتکاء بر عقول ناقصه در هر بابی نهی کرده‌اند» می‌نویسد: «این نظر اخباریها و غیر آنها، از عجیب‌ترین خطاهاست. ابطال حکم عقل بعد از معرفت امام (ع)، ملازم با ابطال توحید و نبوت و امامت و سایر معارف دینیه است. چگونه می‌توان از عقل نتیجه‌ای گرفت و با آن نتیجه حکم عقل را ابطال کرد و در عین حال نتیجه را تصدیق کرد؟! اگر مراد او از این کلام این باشد که حکم عقل صادق است بشرطی که شرع را نتیجه دهد، سپس باب عقل مسدود می‌شود، معنایش تبعیت عقل در حکم‌ش از نقل است، و این فسادش بیشتر است، در حقیقت مراد از جمیع این اخبار، نهی از تبعیت از عقلیات است در جایی که بحث کننده بر تمیز دادن مقدمات حقه از مقدمات مشکوک باطله قدرت ندارد».^۲

بنابراین به نظر علامه طباطبائی عقل و دین هرگز باهم تعارضی ندارند، چرا که دین از جانب همان خدایی است که عقل را آفریده است. ظواهر دینی اگر خلاف عقل قطعی باشند، عقل قطعی قرینه می‌شود براینکه آن ظاهر اراده نشده و باید تأویل شود. اگر چنین تأویلی امکان نداشت آن ظاهر دینی یعنی روایت واحده ظنی محکوم به طرح و رد است. البته از نظر ایشان این مطلب صرفاً در غیر عرصه فقه اتفاق می‌افتد و در فقه به دلیل حجیت اخبار واحده موثق، و نادر بودن احکام قطعی عقل نوعاً چنین معارضه‌ای اتفاق نمی‌افتد. و لااقل مد نظر علامه نبوده است. بحث او نوعاً ناظر به بخش معارف دین است.^۳

۱. تعلیقه بر بحار، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. بحار، تعلیقه ص ۳۱۴، ج ۲.

۳. از جمله ر.ک، بحار تعلیقه ص ۵۲، ج ۲.

۲-۱۰ . جایگاه فلسفه در اندیشه دینی

علامه طباطبائی از مدافعین منصف حکما و عرفاست. علاوه بر مطالب مستقلی که در این زمینه گذشت در نقد فرمایشات مرحوم مجلسی در معنای عقل می‌نویسد: اشتباه مرحوم مجلسی در معنای عقل منبعث از دو عامل است، از جمله سوء ظن به بحث کنندگان در معارف عقلی از طریق عقل و برهان.^۱

او علاوه بر نگارش متون فلسفی گرانسنج، در لابلای دیگر آثارش از فلسفه و حکمت دفاع کرده و صریحاً اعلام می‌کند فلسفه قابل نفي و طرد نیست، حتی دین نیز نمی‌تواند چنین کند! «هیچ دین و مذهبی و هیچ روش نظری دیگری از هیچ راهی نمی‌تواند حجت عقل قطعی و صحت بحث فلسفی را نفی نموده و الغاء کند، زیرا در این صورت همان تیشه را اول به ریشه خود می‌زنند و حقانیت خود را که ناچار از همین راه باید تأمین شود ابطال می‌نماید. البته این به معنای صحت همه آنچه را که از گذشتگان در دست است نیست، نه تنها فلسفه بلکه سایر علوم نظری نیز همان حال را دارند و تا مسئله‌ای به حد بداهت نرسد، همین حال را خواهد داشت... بعلاوه نفي فلسفه خود یک بحث فلسفی است».^۲

علامه طباطبائی عالمی آزاداندیش و محقق است در پاسخ اشکالی می‌نویسد: «حسن ظن به علماء و احترام به شخصیت دینی ایشان مطلبی است و پیروی از نظریات علمی و افکار عقليشان مطلبی دیگر، این گونه مسائل تقلید نمی‌پذیرد، تا سر هر مسئله عقلی که می‌رسیم فوراً مخالفت علماء اپراهن عثمان قرار داده، افکار یک عدد ساده لوح را علیه او بشورانیم. تازه نسبت مخالفت را به علمای اسلام دادن یک ماجراجویی و آشوب مطلبی دیگر است، زیرا علمای فقه و اصول و غیر آنها، در اصول معارف بحث نمی‌کنند، تنها متكلمين هستند که با این مطالب سرو کار دارند و با فلسفه مخالفت می‌ورزند، آن هم متكلمينی که ذوفنین نیستند و مانند خواجه و علامه (حلی) در هر دو فن تألیفات ندارند.

۱. تعلیقه، بحار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. شیعه، ص ۲۱۹.

پس حقیقت معنی مخالفت فلاسفه با علمای اسلام این می شود که عده ای از علمای اسلام، با عده ای دیگر در یک سلسله نظریات عقلی اختلاف روش دارند، دیگر این همه هیا هوراه انداختن چه لزومی دارد؟!^۱

به نظر علامه طباطبائی: «اشغال به علوم عقلی، به منظور تحریک مبانی دینی اسلام و فعلیت دادن به هدفهای دین بوده است».^۲

«هر چند ترجمه فلسفه یونان در بدرو امر به منظور بستن در خانه اهل بیت(ع) بوده است اما آیا این منظور ناموجه حکومتهای وقت و سوءاستفاده شان از ترجمه و ترویج ادبیات مارا از بحثهای الهیات مستغنى می کند؟ و موجب این می شود که از اشتغال به آنها اجتناب و خودداری کنیم؟ متن الهیات مجموعه بحثهایی است عقلی محض، که تتجه آنها اثبات صانع و اثبات وجوب وجود، وحدانیت و سایر صفات کمال او و لوازم وجود او از نبوت و معاد است. اینها مسائلی هستند به نام اصول دین که ابتدا باید از راه عقل اثبات شوند تاثیوت و حجیت تفاصیل کتاب و سنت تأمین شود و گرنه احتجاج و استدلال به حجیت کتاب و سنت از خود کتاب و سنت، احتجاجی است دوری و باطل. حتی مسائلی که از اصول دین مانند وجود خدا و وحدانیت و ربوبیت وی در کتاب و سنت وارد است، به همه آنها از راه عقل استدلال شده است.

... موجود بودن مسائل و معارف الهی در متن کتاب و سنت، مارا از وضع علمی

مخصوص به همین مسائل، در سطحی عالی بی نیاز نمی کند.^۳

به نظر علامه، معارف حقيقیه که در کتاب و سنت است و بازیان ساده و عمومی بیان شده همان معارف حقيقیه ای است که از راه بحثهای عقلی به دست می آید و بازیان فنی و اصطلاحات علمی بیان شده، فرق این دو مرحله همان فرق زبان عمومی ساده و زبان خصوصی فنی است، نه اینکه بیانات دینی فصیح تر و بلیغ تر است.^۴

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. اسلام و انسان معاصر (مجموعه دوم مقالات فارسی علامه طباطبائی)، ص ۸۳.

۳. همان، ص ۸۴.

۴. همان، ص ۸۵.

به نظر علامه روش فلسفی شیعه همان است که در کتاب و سنت نمونه های بارزو بسیاری از آن بحث ها موجود است، البته به خلاف توهمنات جمعی، مراد از بحث فلسفی این نیست که معتقدات امثال ارسطو و افلاطون و سقراط را جمع آوری کرده بی چون و چرا و کورکورانه بپذیرند، چنانکه در بحث های مذهبی هر یک از مذاهب آراء رجال آن مذهب، به عنوان تسلیم پذیرفته و حجت گرفته می شود، زیرا این تفسیر، در واقع بحث فلسفی را تبدیل به بحث کلامی می کند. در بحث فلسفی ارزش از آن نظر است نه از آن رجال و صاحبان نظر، و هرگز در نظر یه ای از نظریات فلسفی به شخصیت صاحب نظر یه هر که می خواهد باشد و کثرت جمعیت طرفدار یک نظر یه اگرچه به حد اجماع و اتفاق رسیده و همه جهانیان از گذشتگان و آیندگان در آن وحدت نظر داشته باشند و قعی گذاشته نمی شود.^۱

به نظر علامه در آیات و روایات بی شماری به سبک و روش فلسفی استدلال شده است. پیشوای اول شیعه نخستین کسی است که در اسلام این راه را باز کرده است، در حالی که از مجموع دوازده هزار صحابه دیگر پیامبر که از آنها حدیثی نقل شده است، حتی یک حدیث روشن با این مضمون نقل نشده است، بسیاری از بیانات آن حضرت پس از قرنها ادراک شده است (قرن ۱۱ باروش حکمت متعالیه) در کلام پیشوای ششم و هشتم شیعه نیز مطالب زیادی از این باب مشاهده می شود. عامل مؤثر در پیدایش تفکر فلسفی و عقلی در میان شیعه و بواسطه شیعه در میان دیگران، همان ذخائر علمی اهل بیت(ع) است. کافی است ذخائر علمی اهل بیت(ع) را با کتب فلسفی که به مرور تاریخ نوشته شده بسنجدیم، زیرا عیناً خواهیم دید که روز به روز فلسفه به ذخائر علمی نزدیکتر می شود تا در قرن یازدهم هجری تقریباً به یکدیگر منطبق گشته و فاصله ای جز اختلاف تعبیر در میان نمانده است.^۲

۱۱-۲. جایگاه عرفان در اندیشه دینی

علامه طباطبائی نه تنها عرفان را نفی نمی کند، بلکه آن را یکی از سه راه دستیابی

۱. شیعه، ص ۵۶.

۲. شیعه در اسلام، ص ۵۹ و ۶۰.

به آن دیشه دینی دانسته و در این زمینه می گوید: «عارف، جهان و پدیده های جهان را مانند آینه هایی می یابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان می دهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در چشم بیننده خوار و ناچیز می نمایند و طبعاً از نمونه های شیرین و ناپایدار زندگی مادی باز می دارد. این همان جذبه عرفانی است که انسان خداشناس را به عالم بالا متوجه ساخته و محبت خدار ادر دل انسان جایگزین می کند و همه چیز را فراموش می کند و انسان را به پرستش و ستایش خدای نادیده که از هر دیدنی و شنیدنی روشن تر و آشکار تر است و امی دارد... عارف کسی است که خدار از راه محبت و مهر پرستش کند نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب، عرفان را باید مذهبی در بر ابر مذاهب دیگر شمرد.

بلکه عرفان راهی است از راههای پرستش و راهی است برای درک حقایق ادیان در بر ابر ظواهر دینی و راه تفکر عقلی.»^۱

علامه تصریح می کند: اسلام دینی است اجتماعی که رهبانیت و عزلت را الغانموده، معتقد است تهذیب نفس و تکمیل ایمان و خداشناسی در متن اجتماع با مشارکت دیگران بدست می آید. تربیت شدگان ائمه هدی (ع) نیز در صدر اسلام همین رویه را داشته اند مانند سلمان و اویس قرنی.^۲

البته علامه روش آن دسته عارف نمایانی که سیر و سلوک خود را در آداب و رسومی غیر از کتاب و سنت جستجو کرده و شریعت را مقابل طریقت دانسته اند و مراسم سرسپردگی و تلقین و ذکر و خرقه و غنارا پیش کشیده اند تأیید نمی کند و می نویسد: «با ملاحظه موازین نظری شیعه آنچه از مدارک اصلی اسلام می توان استفاده نمود خلاف این است و هرگز ممکن نیست بیانات دینی به این حقیقت راهنمایی نکند یا در روش نکردن برخی از برنامه های آن اهمال ورزد یا در مورد کسی، هر که باشد، از واجبات و محرمات خود صرف نظر نماید... کتاب و سنت، خود مارا به عرفان نفس راهنمایی کرده، برنامه های آن را رائمه می کنند.»^۳

۱. همان، ص ۶۴.

۲. اسلام و انسان معاصر، ص ۸۶.

۳. شیعه در اسلام، ص ۶۵ و ۶۶.

۲-۱۲ . مسأله تقلید در دیدگاه علامه

قبلابه تفصیل یاد کردیم که علامه تقلید در اعتقادات و اصول دین را بهشت ردمی کند، اما بیان نحوه استدلال او در ضرورت تقلید در فروع دین شنیدنی است: «تحصیل علم به اصول دین اگرچه با دلیل اجمالی باشد برای همه میسر است و در خور توانائی، ولی تحصیل علم به تفصیل احکام و قوانین دین از راه استفاده و استنباط فنی از مدارک اصلی کتاب و سنت (فقه استدلالی) کار همه کس نیست و تنها در خور توانائی برخی از افراد می باشد و در اسلام حکم طاقت فرسا (حرجی) تشریع نشده است. از این روی تحصیل علم به احکام و قوانین دینی از راه دلیل بطور واجب کفایی بر بعضی افراد که توانایی و صلاحیت آن را دارند اختصاص یافته و وظیفه بقیه افراد طبق قاعده عمومی رجوع جاہل به عالم (قاعده رجوع به خبره) آن است که به افراد نامبرده (که مجتهدین و فقهاء نامیده می شوند) مراجعه کنند و این مراجعه «تقلید» نامیده می شود. البته این مراجعه غیر از تقلید در اصول معارف است که به نص آیه «ولَا تَقْرَبُ مَالِيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» ممنوع می باشد. شیعه تقلید ابتدایی از مجتهد میت را جایز نمی داند مگر اینکه در همین مسأله از مجتهد زنده‌ای تقلید کرده باشد و پس از مرگ مرجع تقلید خود به نظر او باقی بماند. این مسأله یکی از عوامل مهم زنده و ترو تازه ماندن فقه اسلامی شیعه است که پیوسته افرادی در راه تحصیل اجتهاد تلاش کرده به کنجکاوی در مسائل فقهی بپردازند^۱.

۲-۱۳ . آزادی تفکر و مسأله مجردات

علامه طباطبایی، مانند دیگر حکما، تفکر در صفات خداوند را ممنوع نمی شمارد. به نظر او صفات ذاتیه از مقام ذات واجب منتز عنده عین ذات و هر یک عین دیگری هستند و این قول مشهور حکماست. صفات ذاتیه به لحاظ مفهوم متفاوت ولیکن عیناً و مصادقاً یکی هستند.^۲ او مجردات را در خداوند منحصر نمی داند، به عقیده او عقول و نفوس و ملائک مجرد از ماده‌اند. ماسوی الله، اگرچه حادث ذاتی است امامی تواند قدیم زمانی باشد. و

۱. همان، ص ۵۵.

۲. نهایة الحکمة، ص ۱۲۱، فصل ۹، ص ۲۸۴.

اعتقاد به این‌گونه مسائل باعث کفر نمی‌شود.^۱

۱۴-۲. نکته سنجی‌های علامه طباطبائی

از نکات جزئی اما قابل تأمل تعلیقه علامه طباطبائی بر بحار الانوار موارد ذیل است:

الف- مرحوم علامه مجلسی به علت عدم ممارست در علوم عقلی و نیز کم بها دادن به این‌گونه معارف، در موارد متعددی مبتلا به تناقض شده است. علامه طباطبائی در تعلیقه‌های خود با عیان کردن این تناقضها با ادب تمام راه حل صحیح را ارائه می‌کند.^۲

ب- در برخی موارد همراه با تأیید ضمنی ادراک علامه مجلسی، معانی دقیق‌تری از روایات را ارائه کرده است.^۳

ج- بعضی از احتمالاتی که مرحوم مجلسی، در ضمن برخی روایات آورده علامه طباطبائی دور از ساحت دین دانسته است. مثل اینکه امام (ع) حکم دین را با قرعه مشخص کند.^۴

د- تفاوت دو دیدگاه علامه مجلسی و علامه طباطبائی در معنای رزق^۵ در معنای استناد مکر و اضلال و قبیح به خداوند^۶ در معنای علم خداوند^۷ در معنای خالقیت انسان نسبت به افعال خود^۸ در مصاديق اشیای قدیم^۹ قابل تأمل است. او به کلام علامه مجلسی دال بر اینکه بر عینیت صفات با ذات نصی وارد نشده است اشکال می‌کند و این‌گونه استدلال را عجیب می‌شمارد.^{۱۰} مرحوم مجلسی بر همان نظم ارائه شده در بعضی روایات راقوی‌ترین

۱. الرسائل التوحیدية، و نیز نهایة الحکمة، ص ۲۳۲.

۲. بحار، ج ۱، ص ۱۰۴، ج ۱، ص ۱۳۵، ج ۴، ص ۷۲، ج ۴، ص ۸۷، ج ۱، ص ۹۰، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. بحار، ج ۱، ص ۹۰، ج ۱، ص ۱۷۹، ج ۲، ص ۵۲، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴. بحار، ج ۲، ص ۱۷۷.

۵. بحار، ج ۵، ص ۱۴۹.

۶. بحار، ج ۵، ص ۲۰۷.

۷. بحار، ج ۴، ص ۷۲ و ۸۷.

۸. بحار، ج ۴، ص ۱۴۸ و ۱۹۷.

۹. بحار، ج ۴، ص ۲۹۶.

۱۰. بحار، ج ۴، ص ۶۲.

برهان می نامد، علامه طباطبایی آن را اقرب الادله می نامد^۱ و بین این دو تعبیر تفاوت فراوان است.

هـ- علامه طباطبایی باروش تفسیر روایت به روایت، معانی دقیق تری از روایات را بدست می دهد.^۲

و- نمونه هایی از تأثیر معارف خارج از دین، در فهم نصوص دینی را می توان در متن و تعلیقه بحار به نمایش گذاشت: به عنوان مثال تأثیر فلسفه بر فهم ظواهر و معانی روایت^۳ دخالت آراء کلامی در این مهم است.^۴

این موارد را فهرست وار ذکر کرد چرا که توضیح هر مورد، مقاله را به کتابی تبدیل می کند، بعلاوه غرض، بحثی معرفت شناسانه است و بیان آراء کلیدی این دو عالم والا بیان موارد اختلافی جزئی، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

۳. ارزیابی دو دیدگاه در مسأله عقل و دین

۱-۳. نسبت عقل و دین در عرصه های مختلف

رابطه عقل و دین، یا علم و دین یا عقل و نقل یا وحی و عقل، از گرامی ترین مباحث اندیشه انسانی است. واژه دیر باز مورد مذاقه و تأمل اندیشمندان بوده است. متفکران غیر دینی در این مسأله بی دغدغه سر بر آستان علم و عقل می سایند، هر چند آنان نیز ندانسته پذیرای آراء نیاز موده متافیزیکی هستند.

اکنون بحث درباره این گروه نیست. سخن از متفکران دینداری است که دل به دو دلبر باخته اند: علم و دین. از سویی دیندارند و خداپرست و به کلام او معتقد و گردن به اجرای فرامینش نهاده و از سوی دیگر متفکر، صاحب عقل و خرد و دانای به تجربه و فن. مشکل آن گاه آغاز می شود که هر یک از این دو دلبر به سویی بخواند، و آن گاه دل

۱. بحار، ج ۲، ص ۶۲.

۲. بحار، ج ۵، ص ۱۲۲، ج ۴، ص ۸۶، ج ۳، ص ۳۲۷، ج ۵، ص ۲۲۳، ج ۶، ص ۳۲۶.

۳. بحار، ج ۵، ص ۲۹۴، ج ۴، ص ۹۸.

۴. بحار، ج ۴، ص ۱۴۴.

می‌ماند که به کدامین سو رو کند، نه توان گذشتن از باورها و اعتقادات را دارد و نه امکان زیریناً نهادن عقل و علم را.

در این معركه اندیشه سوز از دیرباز گروهی فتوابه انسداد عقل دادند وزبان او را فضول قلمداد نمودند و در سراسر معارف و احکام تعبد را جاری و تعقل را تعطیل دیدند. اینان اهل حدیث و اهل ظاهر و اخباری و مانند آن نام گرفتند. گروهی دیگر به تأویل کامل اندیشه دینی با دست آوردهای عقل و علم فرمان دادند و با هر کشف جدید در ساحت معرفت بشری، دین را همساز با آن تفسیر کردند. و گروه سوم این دوروش را نیسنده و هر دورا مخالف عقل و وحی دانسته و راهی نو در انداختند. ایشان عرصه معارف اعتقادی را از معارف عملی جدا کردند، حساب داده‌های قطعی عقل و علم را از داده‌های ظنی و احتمالات و فرضیه‌ها تفکیک کردند، دین را نیز به مذاقه نشستند، و اعلام کردند آنچه در مقابل علم است معرفت دینی است یعنی شناخت ما از دین، نه خود دین و این معارف دینی از متون دینی بر می‌خیزد، و متون دینی نیز در یک رتبه نیستند، بعضی قطعاً مستند به شارعند و بعضی به گمان و ظن. و هر دو قسمت یا در افاده معنی قطعی اندیاد را در آنها جای احتمال باز است و حساب این همه شقوق از هم جداست. در تحقیق مامرحوم مجلسی از زمرة گروه اول و علامه طباطبائی در زمرة گروه اخیر است. از دیدگاه علامه مجلسی عقل جز در یک مسئله اعتباری ندارد و آن معرفت امام (ع) است و با معرفت امام (ع) جمیع معارف را می‌باید از او اخذ کرد. دستگاه تفکر دینی او یک مبنایی است. او در بسیاری از موارد، روایت را مساوی کلام امام می‌داند و تفاوتی بین این دو قائل نیست. قرآن در دیدگاه او باید به زبان حدیث تفسیر شود تا برای مردم قابل فهم شود. او اشاره نمی‌کند که آیا همان احتمالاتی که به نظر او در قرآن باعث نفی حجیت ظهور می‌شود، در ظواهر روایات نیز موجود نیست؟

اکنون باید پرسید اگر معرفت امام متکی بر حکم عقل است چگونه این امام امر به انسداد باب عقل می‌کند و آیا با این فرمان پایه خود را ساقط نکرده است؟ علامه مجلسی خلطی عظیم مرتكب می‌شود: او عصمت امام (ع) را با پایه خطایی و معصومیت روایات یکی می‌گیرد. مشکل اینجاست که چگونه می‌توان احرار از کرد که این کلام را قطعاً امام معصوم (ع) فرموده است (اگر او فرموده باشد قطعاً گردن می‌نهیم) اما در هر عرصه‌ای مثل

اعتقادات آیامی توان به مظنه و گمان اعتقاد کرد؟

در مقابل، علامه طباطبایی فکری منظم ارائه می‌کند، به نظر او عقل قطعی حجت بالذات است و خداو پیامبر و امام و معاد با او اثبات می‌شود. نه بر عکس و دین را یارای ابطال رأی او نیست و ابطال هم نکرده است بلکه تأیید کرده است. او معارف کلی اعتقادی را جملگی عقلی می‌داند و آنچه در متن دین در این باره آمده ارشاد به حکم عقل می‌شمارد. در عرصه اعتقادات عقل قطعی میداندار است.

او به طور کلی برای رسیدن به اندیشه دینی سه راه را گشوده می‌بیند، ظواهر دینی، عقل قطعی و راه دل. به نظر او ظواهر دین چون بیاناتی هستند لفظی و به ساده‌ترین زبان القاء شده‌اند، در دسترس مردم قرار دارند و هر کس به اندازه ظرفیت فهم خود از آنها بهره‌مندمی‌شود، به خلاف دو طریق دیگر که اختصاص به گروه خاصی داشته، همگانی نیستند.

ثانیاً طریق ظاهر دینی راهی است که با پیمودن آن می‌توان به اصول و فروع معارف اسلامی برد، به خلاف دو طریق دیگر، زیرا اگر چه از راه عقل می‌توان مسائل اعتقادی و اخلاقی و کلیات مسائل عملی (فروع دین) را به دست آورد ولی جزئیات احکام نظر به اینکه مصالح خصوصی آنها در دسترس عقل قرار ندارند، از شعاع عمل آن خارجند. و همچنین راه تهذیب نفس چون نتیجه آن انکشاف حقائق می‌باشد و آن علمی است خدادادی، نمی‌توان نسبت به نتیجه آن و حقائقی که با این موهبت خدائی مکشوف و مشهود می‌شوند، تحدیدی قائل شد^۱ ولی این راه سوم شخصی است و قابل ارائه به غیر نیست، هر چند برای خودفرد کاملاً معتبر است.

به هر حال علامه طباطبایی در «عرضه اعتقاد»، عقل را مظفر و منصور می‌بیند. از سوی دیگر آیه نص و روایت متواتر نص نیز در حکم عقل قطعی‌اند. او معتقد است بین این سه راه هرگز نه امکان تعارض است، و نه تعارض اتفاق افتاده است. او در «عرضه فقه و عمل و احکام» قائل است که عقل خود می‌گوید من مصالح و مفاسد بسیار از احکام را

۱. شیعه در اسلام، ص ۴۵ و ۴۶.

نمی‌توانم تشخیص بدهم، صرفاً نبی و امام(ع) را می‌شناسم و خود را به دست آنها می‌سپارم.
لذا به نظر او در این حیطه ظفر با دین است.

به عبارت دیگر در این دو صحنه هرگز تعارض اتفاق نیفتاد، چرا که در یکی عقل قطعی و دو همساز موافقش نص آیات و روایات متواتر میداندار بودند و در دومی آیات و روایات معتبر (هر چند ظنی)، و عقل در این میدان دوم راه ندارد تا تعارض و تزاحم آغاز شود. او در عرصه تفکر دینی اصالت را به قرآن می‌دهد که سند دین است و پایه هر تفکر دینی در اسلام.

به نظر او نص قرآن حجت عقل قطعی را المضاء کرده است و همو در احکام عملی سخن پیامبر و امام(ع) را معتبر دانسته لذا به روایات ظنی اما موثق در حیطه فقه باید عمل کرد. او حجت خبر واحد موثق را محدود به حیطه احکام عملی می‌داند نه بیشتر. و با این روش در تعارض احتمالی، همواره عقل قطعی باطن در جنگ است و نتیجه از پیش پیداست: پیروزی قطعی بر ظنی. او زبان ظواهر دینی و زبان حجت عقلی را دو تعبیر از یک واقعیت می‌داند که اولی ساده و همه فهم بیان شده و دومی فنی و تخصصی، به نظر او پیشرفت معارف عقلی روز بروز آن را به معارف نقلی نزدیک کرده است و امروز جز اختلاف تعبیری اختلافی ندارند.

تفکر دینی علامه طباطبائی تفکری عقلانی است، او به دقت حساب هر بخش از دین را رسیده است و هرگز در نظام ذهنی او شبیه تعارض بین عقل و دین راه ندارد. عقل حجت درون، و دین و پیامبر حجت بیرون است، چگونه این دو با هم متعارضند؟

اما مسئله از زاویه‌ای دیگر نیز قابل بررسی است: «دینداری سه مرحله دارد:

۱- شناخت خدا و پیامبر(ص)، ۲- فهم آنچه پیامبر(ص) خودمی‌گوید یا از جانب خدا آورده است، ۳- جهت دادن به زندگی طبق تعالیم پیامبر(ص)». ^۱ نظر علامه طباطبائی معطوف به مرحله اول است، یعنی او حق عقل را در مرحله اول به نیکویی ادا کرده اما حق عقل و علم و دستاوردهای جدید معارف بشری در بخش دوم قابل مطالعه است. در مرحله دوم علامه

۱. دین و عقل، محمد مجتبه شیبستری، کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره ششم، ص ۱۲.

دو معیار ارائه داده: ۱- عرضه روایات به قرآن و لزوم عدم مخالفت با قرآن، ۲- عرضه بر عقل و لزوم عدم مخالفت عقل قطعی. اما مسأله با همین دو نکته تمام نیست چرا که مسأله در فهم خود کتاب جاری است به زبان دیگر آیا در فهم ظواهر کتاب تئوریهای وام گرفته از علوم و معارف بشری دخیلند یا نه و به چه میزان؟

و ثانیاً سخن فقط در نفی و اثبات ظواهر دینی نیست، بحث در تأثیر و تأثر ظواهر دینی با معارف عقلی و تجربی و انسانی است و اینکه بدون تئوری آیا ظواهر درک می شود یا همواره پیش فرضهایی در کار است و آن پیش فرضها چیست: و به چه میزان در فهم ظواهر دینی تأثیر می گذارد؟ و این همه می باید در بحث «ثبات و تغییر در فهم ظواهر الفاظ متون دینی» مورد تحقیق قرار گیرد.

علاوه مشکل ترین مرحله، مرحله سوم است و آن میزان حق علم و عقل در جهت دادن به زندگی طبق تعالیم پیامبر (ص) می باشد. بعبارت دیگر در حوزه فقه، علم و عقل به چه میزان دخیلند؟ امروز در مواردی ادعا می شود احکام فقهی کارآیی لازم را ندارند، یا خلاف مقتضیات زمان یا مخالف دستاوردهای علوم انسانی یا خلاف مبانی عقلایی هستند. و این سؤالها بیان دیگر تعارض علم و دین یا به زبان دقیق‌تر معرفت دینی و معرفت غیر دینی است.

علامه در این مرحله سخن نگفته و مشکل باقی است. به زبان دیگر مبانی او در این مرحله پاسخگو نیست. هر چه حوزه دین، حوزه پهناورتری باشد و دین ادعای شمول عرصه‌های بیشتری را داشته باشد، این تعارض علم و دین جدی‌تر است و اسلام به عنوان خاتم ادیان وسیع‌ترین ادعاها را در این زمینه کرده است لذا بسیار جدی‌تر باید به حل تعارض ظاهری علم و دین بنشیند البته گفتنی است غالب سؤالات دو مرحله اخیر پس از علامه در فرهنگ ما مطرح شده است، از این‌رو او در مقام پاسخگویی به مسأله در این دو مرحله نبوده است.

۳-۲. اخباریگری و حسن گرایی در مواجهه با عقلانیت

نظر علامه مجلسی و اخباریها در باب عقل و بی ارزشی ادراکات آن از حیثی شباهت به آراء تجربه گرایان و حسیون جدید دارد. وجه مشترک هر دو تفکر در بی‌اعتنایی ادراکات

عقلی است. محمدامین استرآبادی بزرگ اخباریان علوم را دو دسته می‌کند:

۱- علوم حسی، ۲- علومی که مبتنی بر حس نیست و اثبات نتایجش نیز با دلیل حسی ممکن نیست. به نظر استرآبادی ریاضیات نیز مبادی قریب به حس دارد، لذا از سنخ اول شمرده می‌شود، اما قسم دوم متکفل مباحثت مابعدالطبیعی و منافیزیکی است. استرآبادی علوم قسم اول (حسی و ریاضی) را قابل اعتماد می‌شمارد، اما برای علوم قسم دوم قیمتی قائل نیست چرا که بر حس مبتنی نیست.

این تفکر از سویی به مبانی جان لاک و هیوم نزدیک است، هر چند استرآبادی در ارائه این حس گرائی بر دو عالم نامبرده تقدم دارد، چرا که استرآبادی تقریباً معاصر فرانسیس بیکن است. به هر حال از سوی هر دو نحله فکری اخباریگری و حس گرایی اروپایی از دو جنبه متفاوت اما با مقصد واحد هجوم علیه تفکر عقلانی آغاز می‌شود. با این تفاوت که حسیون غربی بهبی دینی و الحادمی رساند. (تفریط) و اخباری‌ها به جمود و تحجر (افراط). بعلاوه غربیها در عنفوان عصر روشنگری و دستاوردهای جدید تجربی بودند و اخباریها درست در ضلع مقابل در دوران حضیض علمی تجربی مسلمین و دوران سیطره رسمی مذهب.^۱ اکنون باید از عالم اخباری پرسید اگر داده‌های علوم حسی که نزد شما معتبرند با یک معرفت دینی معارضه کرد چه باید کرد، بی‌شک ایشان داده‌های علوم حسی را تا جایی معتبر می‌شمارند که خلاف ظواهر روایات نظر ندهند و این خود اشکالی بر مبنای محدث مذکور است. جالب اینجاست که اخباریها و از جمله علامه مجلسی ظواهر روایات صحیحه را (بنابر مبنای قدما) یقینی می‌دانند اما معارف فلسفی را ظنی. راستی آیا یقین و ظن نسبی است؟

به هر حال علم تجربی و داده‌هایش هنوز به شکل وسیع در حوزه معرفت دینی ما مورد بحث و تحقیق قرار نگرفته است لذا از تعارض داده‌های تجربی با معارف دینی کمتر سخن به میان می‌آید. و از آن بالاتر علوم انسانی و مطالب عقلانی نیز کمتر مورد بحث و کنکاش واقع شده، امروز می‌باید دینداران جوابهایی متقن به تعارضهای احتمالی

۱. ر. اک، المعالم الجديدة، شهید سید محمد باقر صدر، ص ۴۵-۴۶.

علوم انسانی و معارف دینی ارائه کنند و جای هر دو بحث در کلام این دو عالم حکیم و محدث خالی است.

بحث درباره عقل و دین هنوز در آغاز راه است. در سرزمین ماصحنه‌های نزاع علمی دو معرفت بشری یعنی معرفت دینی و معرفت بشری عقلی و تجربی و انسانی به عنوان بحثی مستقل چندی است آغاز شده، درخت تفکر دینداران متفکر ما تازه به گل نشسته، و بحث همچنان باقی است.